

روایتی از مقاومت مردم فلسطین بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۲۰۰۰
میلادی

برگرفته از مستند هشتاد سال مقاومت

حانیه قربانی فومشی

فهرست

بخش اول

تاریخچه تشکیل اسرائیل..... ۴

بخش دوم

اولین جنگ اعراب و اسرائیل..... ۹

کودتا در مصر به رهبری جمال عبدالناصر..... ۱۱

تشکیل هسته مرکزی جنبش فتح..... ۱۲

بخش سوم

تشکیل جمهوری متحد مصر و سوریه..... ۱۳

جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل..... ۱۵

نظام طایفه ای در لبنان..... ۱۷

بخش چهارم

روی کار آمدن انور سادات..... ۱۷

شیعیان جنوب لبنان..... ۲۰

بخش پنجم

جنگ اعراب و اسرائیل..... ۲۲

به رسمیت شناختن جنبش فتح در سازمان ملل..... ۲۴

ربوده شدن امام موسی صدر..... ۲۶

بخش ششم

مذاکره اعراب و اسرائیل..... ۲۷

انقلاب ایران..... ۲۹

قرارداد کمپ دیوید..... ۳۰

ترور انورسادات ۳۱

بخش هفتم

جنگ اسرائیل و لبنان..... ۳۱

ماموریت سپاه ایران در لبنان..... ۳۳

کشتار صبرا و شتیلا..... ۳۴

بخش هشتم

توافقنامه ۱۷ می..... ۳۶

صدور اولین بیانیه حزب الله لبنان..... ۳۸

پیمان طائف..... ۴۰

بخش نهم

اعلام موجودیت جنبش جهاد اسلامی..... ۴۱

ترور ابوجهاد..... ۴۳

مذاکره عرفات با اسرائیل..... ۴۳

بخش دهم

قرارداد اسلو..... ۴۶

ترور اسحاق رابین..... ۴۸

خروج اسرائیل از جنوب لبنان..... ۴۹

آغاز انتفاضه دوم..... ۵۰

بخش اول

تاریخچه تشکیل اسرائیل

رویدادها:

۱- سقوط دولت عثمانی توسط فرانسه و انگلستان

۲- تقسیم قلمروی عثمانی با ایجاد مرزهای جدید بین خود (فرانسه و انگلستان)

عراق، لبنان، فلسطین، اردن، سوریه، بخشی از کشورهای بودند که در این تقسیم‌بندی جدید متولد شدند.

کشورهای تحت کنترل انگلیس: اردن، فلسطین، عراق

کشورهای تحت کنترل فرانسه: سوریه، لبنان

سال‌ها قبل از جنگ جهانی اول، یهودیان صهیونیست به پیشنهاد تئودور هرتسل (روزنامه‌نگار، فعال سیاسی) کنگره‌ای در سوئیس برگزار کردند.

مهم‌ترین مصوبه کنگره، مهاجرت یهودیان به فلسطین و تأسیس دولتی به نام اسرائیل بود.

* بهتر است بدانیم قبل جنگ جهانی اول تعداد یهودیان در فلسطین کمتر از ۵۰ هزار نفر بود.

نفوذ انگلستان در منطقه فرصت خوبی را برای یهودیان صهیونیست فراهم کرد و توانستند دولت انگلستان را برای تأسیس دولتی یهودی در فلسطین با خود همراه کنند.

در ماه‌های سخت جنگ دولت انگلستان تحت فشار یهودیان بیانیه‌ای را صادر کرد.

این بیانیه که توسط بالفور، وزیر امور خارجه انگلستان امضا شد بر استقرار کانون ملی یهود در فلسطین تأکید داشت.

بالفور بیان کرد:

طی اجرای بیانیه هیچ مسئله‌ای پیش نخواهد آمد که حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی

ساکن فلسطین را بخطر اندازد. دولت انگلستان تصور می‌کرد که با ورود یهودیان به فلسطین و

تغییر در ترکیب جمعیت، بخشی از مشکلات حکومت بر این سرزمین از میان خواهد رفت.

اما پیش‌بینی انگلستان اشتباه بود. چون همزمان با پایان جنگ و شدت یافتن مهاجرت یهودیان

به فلسطین، درگیری‌های آنان با ساکنان اصلی این سرزمین آغاز شد و کانون‌های مردمی

فلسطینی مبارزه بر علیه مهاجران ناخوانده را آغاز کردند. انگلیس و فرانسه برای این که به این

درگیری‌های پراکنده پایان دهند، تلاش کردند تا از نفوذ حکام عرب منطقه در فلسطین

استفاده کنند. به همین خاطر در ۱۹۱۹ کنفرانس صلحی در پاریس تشکیل شد. در جریان این کنفرانس، امیر فیصل، پادشاه سوریه تحت فشار فرانسه و انگلیس مجبور شد به عنوان نماینده اعراب با حضور کانون های یهودی در فلسطین موافقت کند. اما چند ماه بعد شورای عالی متفقین حاکمیت فلسطین را به دولت انگلستان سپرد و عملاً توافق نامه پاریس فرصتی برای اجرا نیافت. نیروهای انگلیسی متعهد به اجرای بیانیه بالفور بودند و این فرصت مناسبی برای یهودیان صهیونیست بود. دولت انگلستان یک یهودی انگلیسی به نام هربرت ساموئل را به عنوان نخستین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین منصوب کرد. کم کم اعتراضات عمومی سراسر این سرزمین را فرا می گیرد. در سال ۱۹۲۰ اولین قیام گسترده ی مردم فلسطین بر علیه دولت نظامی انگلیسی به وقوع پیوست. در چهارم آوریل آن سال فلسطینیان خشمگین در مسجد الاقصی تجمع کردند و با نیروهای پلیس و جوانان یهودی درگیر شدند. در جریان این اعتراض چند نفر کشته شدند و خسارات زیادی به ساختمان های دولت انگلیس در شهر بیت المقدس وارد شد. اعتراضات عمومی در بیت المقدس جان تازه ای به جنبش ملی فلسطین بخشید؛ به طوری که سال بعد، انقلاب در شهر یافا (یکی از شهرهای فلسطین) اوج گرفت. نیروهای انگلیسی با کمک شبه نظامیان وابسته به آژانس یهود به سختی توانستند پس از پانزده روز آتش انقلاب را خاموش کنند. فشار شدید انگلیس پس از انقلاب یافا باعث شد تا چند سال مبارزات مردم فلسطین دچار رکود شود. تا اینکه در چهاردهم اوت ۱۹۲۹ درگیری شدیدی میان ساکنان بیت المقدس و یهودیان مهاجر رخ داد که در تاریخ به انقلاب بُراق معروف شده است. براق دیوار غربی مسجد الاقصی است و یهودی ها می خواستند، جشن ها و مراسم های مذهبی شان را در کنار آن برگزار کنند اما مسلمانان قبول نکردند و این باعث درگیری و انقلاب شد. این درگیری به سرعت گسترش یافت و مناطق دیگر فلسطین را فرا گرفت. مدت کوتاهی بعد شهرهای نابلس، الخلیل و صفد، صحنه ی زد و خورد میان فلسطینیان و یهودیان شد. در سال ۱۹۳۰ شیخ عزالدین قسام روحانی شهر حیفا، سازماندهی برای تشکیل یک گروه زیرزمینی مسلحانه را آغاز کرد. او به خاطر ارتباطات گسترده ای که با ساکنان حیفا داشت، توانست در مدت کوتاهی عده ی زیادی را دور خود جمع کند. نیروهای او اغلب کارگران و کشاورزانی بودند که در جلسات درس های مذهبی او در مسجد شهر شرکت می کردند. او کسی بود که تصویر واضح و مشخصی از مقاومت اسلامی در فلسطین ارائه کرد. او به خوبی توانسته بود سازماندهی این گروه مسلح را از دید ماموران انگلیسی پنهان نگه دارد.

به طوری که وقتی فرمان آغاز عملیات مسلحانه را صادر کرد، حاکم انگلیسی فلسطین، هیچ اطلاعی از ماهیت مبارزان نداشت. سپس با آغاز کار نظامی، رشته‌ای از عملیات‌های چریکی غافلگیرانه بر ضد نیروهای انگلیسی و کاروان‌های صهیونیست انجام شد و تلفاتی را به آنان وارد کرد. با بالا رفتن تعداد عملیات‌ها، نیروهای اطلاعاتی انگلیسی تلاش کردند تا عوامل این حملات را شناسایی کنند. در این شرایط عزالدین قسام تصمیم گرفت تا گروه خود را علنی کند. او به همراه تعداد کمی از نیروهایش به کوه‌های اطراف حیفا رفتند. اما در محاصره نیروهای انگلیسی قرار گرفته‌اند. نیروهای انگلیسی با اطمینان از حضور عزالدین قسام در میان محاصره شدگان به حملات خود افزودند. اما به دلیل کوهستانی بودن و تسلط مبارزان بر جغرافیای منطقه، نیروهای انگلیسی چندین بار به کمین نیروهای قسام افتادند و تلفاتی را متحمل شدند. اما در نهایت پس از مدت‌ها نبرد، مبارزان فلسطینی محاصره شدند و در بیستم نوامبر ۱۹۳۵ شیخ عزالدین قسام، پس از درگیری سختی که میان نیروهایش و نیروهای دولتی رخ داد در صحنه‌ی نبرد به شهادت رسید. یاران شیخ توانستند پیکر او را از حلقه محاصره نیروهای انگلیسی خارج کنند و به حیفا ببرند. با انتشار خبر شهادت او تظاهرات شدیدی سراسر شهرهای فلسطین را در بر گرفت و مردم خواستار انتقام خون شهیدان شدند. شهادت عزالدین قسام به نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات مردم فلسطین تبدیل شد و روحیه‌ای در مردم ایجاد کرد که باعث شد شش ماه بعد یعنی در سال ۱۹۳۶ بزرگترین اعتصاب تاریخ در فلسطین روی دهد. انقلاب ۱۹۳۶ با اعتصاب گسترده در سراسر فلسطین آغاز شد. پس از آن فلسطینیان با نیروهای انگلیسی درگیر شدند. به رغم گسترش اعتصاب‌ها دولت انگلیس حاضر به پذیرش درخواست عراق مبنی بر توقف مهاجرت یهودیان نبود و این موضوع باعث شدت یافتن اعتراضات مردمی شد. در می ۱۹۳۶ ارتش جهاد مقدس با صدور بیانیه‌ای شروع نبرد مسلحانه را اعلام کرد. به دنبال آن به سرعت، ناآرامی و اعتصاب در قدس و یافا و دیگر شهرهای فلسطین گسترش یافت. حمایت برخی از احزاب اسلامی در جهان عرب باعث پایداری بیشتر آنان شد. اعتصاب عمومی حدود ۶ ماه طول کشید. پس از آن دولت انگلستان با فشار به دولت‌های عربی منطقه از آن‌ها خواست تا با استفاده از نفوذ خود در فلسطین رهبران انقلاب را وادار به پذیرش آتش‌بس و شکستن اعتصاب کنند. و رهبر فلسطین که حاج‌امین الحسینی نام داشت به درخواست شش دولت عربی و انگلستان، انقلاب را متوقف کرد. با اینکه اعتصاب به دست حاج‌امین الحسینی شکسته شد اما عده‌ای از رهبران انقلاب مبارزه مسلحانه خود را ادامه

دادند. در اکتبر ۱۹۳۷ باز هم درگیری‌ها و اعتصابات عمومی از سر گرفته شد. در ماه‌های آوریل و مارس، گروه‌های شبه‌نظامی صهیونیست، همچون هاگانا با هماهنگی حاکم انگلیسی منطقه دست به یک رشته عملیات کشتار بر علیه ساکنان روستاهای عرب نشین زدند. اما این قتل‌ها نه تنها مردم را نترساند، بلکه باعث خشم بیشتر آنان در گسترش برخوردها شد. در اواسط سال ۱۹۳۷ حاج‌امین الحسینی از فلسطین خارج شد و به لبنان رفت و شاخه‌ی نظامی انقلاب، به رهبری عبدالقادر الحسینی، شروع به عضوگیری از داوطلبان دیگر کشورهای عربی برای جنگیدن در فلسطین کرد. نیروهای فلسطینی توانستند چند شهر را تصرف کرده و پرچم خود را به جای پرچم انگلیس بر سر ادارات دولتی نصب کنند. اما متأسفانه موفقیت‌های آنان ادامه پیدا نکرد و تحت فشار برخی از کشورهای عربی اختلافاتی در میان رهبران انقلاب بروز کرد که روند مبارزه را دچار مشکل نمود. علت بروز اختلاف میان رهبران این بود که چه کسی رهبر کل باشد و هر کس مسئولیت اداره چه منطقه‌ای را برعهده بگیرد. با آغاز جنگ جهانی دوم تحولات تازه‌ای در فلسطین روی داد. در سال‌های جنگ اوضاع تا حدی رو به آرامش رفت و از میزان درگیری‌ها کم شد. با پایان جنگ جهانی در ۱۹۴۵ کشمکش میان نیروهای فلسطینی و صهیونیست گسترش یافت. حکومت انگلیس که در جریان جنگ از آلمان ضربات سختی خورده بود تلاش می‌کرد تا برای تجدید قوای خود اوضاع را در فلسطین آرام کند، اما زیاد شدن تعداد مهاجران یهودی باعث گسترش درگیری‌ها شده بود. حوادث جنگ جهانی دوم موقعیت خوبی برای یهودیان صهیونیست در میان دولت‌های قدرتمند ایجاد کرد. آنان ادعا می‌کردند که در خلال این جنگ شش میلیون نفر از یهودیان به دست هیتلر قتل عام شدند و تلاش می‌کردند تا دولت‌های قدرتمند را راضی کنند که سرزمین فلسطین را به آنان ببخشند. صهیونیست‌ها به دنبال ایجاد شرایطی بودند که دولت انگلستان خاک فلسطین را تخلیه کرده و زمان و امور را به آنان بسپارد. آن‌ها برای بحرانی کردن اوضاع انگلستان، تعدادی از مسئولان انگلیسی را کشتند و چند بمب در وسایل حمل و نقل عمومی منفجر کردند. انگلستان که از آرام کردن اوضاع عاجز بود، موضوع فلسطین را به سازمان ملل ارجاع داد. سازمان ملل گروهی از کارشناسان اروپایی را با هدف تهیه طرحی برای تقسیم، به فلسطین فرستاد، اما شخصیت‌های عرب که با کل‌ایده‌ی تقسیم فلسطین مخالف بودند حاضر به ملاقات با آنان نشدند.

کارشناسان سازمان ملل با مشورت یهودیان طرحی را تهیه و به مجمع عمومی پیشنهاد کردند. براساس این طرح سرزمین فلسطین به دو کشور یهودی و عرب با دو دولت مجزا تقسیم می‌شد. در جریان بررسی این طرح، کشورهای عربی نتوانستند به خوبی از حقوق ساکنان اصلی فلسطین دفاع کنند. درعوض یهودیان با اعمال نفوذ، رای مثبت کشورهای قدرتمند را نسبت به این پیشنهاد جلب کردند. مجمع عمومی سازمان ملل در نوامبر ۱۹۴۷ برای بررسی این پیشنهاد تشکیل جلسه داد و طرح تقسیم فلسطین را تصویب کرد.

در نتیجه فلسطین به دو بخش تقسیم شد:

۱- دولت یهودی (اسرائیل) که ۵۲ درصد خاک فلسطین را به آن دادند.

۲- دولت فلسطین که شامل ۴۸ درصد خاک فلسطین می‌باشد.

با تصویب این طرح اعتراضات عمومی سراسر فلسطین را در بر گرفت. مردم خشمگین به مراکز دولتی و دفاتر آژانس یهود حمله کردند. گروه جهاد مقدس به فرماندهی عبدالقادر الحسینی پس از اعلام طرح تقسیم به حملاتش به کاروان‌ها و مستعمره‌های صهیونیست شدت بخشید. در مقابل تمام گروه‌های شبه نظامی صهیونیست با هم متحد شدند تا به عنوان بازوی نظامی آژانس یهود شرایط تشکیل دولت اسرائیل را فراهم کنند. هاگانا (بخشی از ارتش صهیونیست) در درگیری با گروه جهاد مقدس توانست عبدالقادر الحسینی را به شهادت برساند. بازوی نظامی آژانس یهود برای بیرون کردن مردم فلسطین تلاش کرد تا با ایجاد رعب و وحشت آنان را مجبور به خروج از منطقه کند. در نهم می ۱۹۴۸ دو گروه ایرگون و اشتِرن به روستای دیر یاسین حمله کردند. در این حمله حدود صد نفر از ساکنان این روستا کشته شدند. با انتشار خبر کشتار مردم دیر یاسین وحشت سراسر و شهرهای فلسطین را در بر گرفت. برخی رادیوهای محلی جزییات قتل عام مردم را با آب و تاب اعلام کردند. دولت انگلیس برای شانه خالی کردن از مسئولیت کشتار توسط گروه‌های صهیونیست نیروهای انگلیسی را از فلسطین خارج کرد. با خروج نیروهای انگلیس شرایط مناسب برای تشکیل دولت اسرائیل فراهم شد. سیاستمداران صهیونیست تلاش وسیعی را برای به رسمیت‌شناساندن دولت اسرائیل توسط کشورهای جهان آغاز کردند، اما در هیئت حاکمه آمریکا در این مورد اختلاف نظر به وجود آمده بود.

جرج مارشال (وزیر خارجه کابینه ترومن) که رابطه‌ی خوبی با عراق داشت معتقد بود که رسمیت‌شناختن اسرائیل توسط ایالات متحده باعث بحران در روابط آمریکا و اعراب می‌شود. اما ترومن که با وزیر خارجه‌اش اختلاف نظر داشت موافقت خود را با تشکیل دولت اسرائیل اعلام کرد. دیوید بن گوریون در می‌۱۹۴۸ به طور رسمی تأسیس دولت اسرائیل را در بخشی از سرزمین فلسطین اعلام کرد. چند ساعت بعد، نماینده آمریکا در سازمان ملل اسرائیل را به رسمیت شناخت. با اعلام این موضوع مهاجران صهیونیست به رقص و شادی مشغول شدند. در همین زمان هزاران آواره فلسطینی که از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شده بودند در کشورهای همسایه در وضعیت بسیار اسفباری زندگی می‌کردند. آن‌ها تصور می‌کردند که دولت‌های عرب منطقه به زودی سرزمینشان را از اشغالگران پس می‌گیرند.

بخش دوم

اولین جنگ اعراب و اسرائیل

دولت اسرائیل در می‌۱۹۴۸ در شرایطی تأسیس شد که صدها هزار آواره‌ی فلسطینی در وضعیت بسیار بد و اسفباری زندگی می‌کردند. کشورهای عربی منطقه که از اشغال سرزمینی عربی و تأسیس دولت یهودی در آن خشمگین بودند، تصمیم گرفتند که به فلسطین اشغالی حمله کنند اما وضعیت ارتش این کشورها به هیچ وجه برای یک جنگ مطلوب نبود. اغلب آن‌ها به تازگی از سلطه‌ی دولت انگلستان بیرون آمده بودند و ارتش‌های نامنظم و ضعیف داشتند. بزرگترین ارتش منطقه متعلق به مصر بود که در رأس آن، پادشاهی عیاش به نام ملک فاروق قرار داشت. در مقابل آژانس یهود از مدت‌ها پیش خود را برای چنین موقعیتی آماده کرده بود. با این همه در ۱۵ می‌۱۹۴۸ اولین جنگ اعراب و اسرائیل آغاز شد. نیروهای عربی از شمال، شرق و غرب وارد فلسطین شدند و به تدریج بخش‌های وسیعی از فلسطین را تصرف کردند. آن‌ها کم‌کم به تل‌آویو، مقر اصلی دولت جدید اسرائیل نزدیک شدند. موفقیت‌های ارتش‌های عربی باعث شد تا سازمان ملل دخالت کند. در بیست و دوم می‌۱۹۴۸ شورای امنیت، تحت فشار انگلیس و آمریکا قطعنامه‌ای را برای بازگشت آرامش فلسطین و توقف جنگ صادر کرد. چند روز بعد نیروهای عربی با چهار هفته آتش‌بس برای پیدا کردن راه حلی عادلانه در فلسطین موافقت کردند و روز یازدهم ژوئن درگیری‌ها متوقف شد. دولت اسرائیل از این آتش‌بس نهایت استفاده را برد. آژانس یهود با ایجاد یک پل هوایی، سیل سربازان یهودی و

تجهیزات نظامی پیشرفته را از کشورهای اروپایی به سوی فلسطین اشغالی گسیل داشت. دولت اسرائیل پس از تقویت ارتش خود بر خلاف قطعنامه شورای امنیت جنگ را شروع کرد. در این مرحله از جنگ ارتش‌های عربی در جبهه‌ی مصر، سوریه و اردن غافلگیر شدند و شکست سختی خوردند. اسرائیلی‌ها به سرعت پیشروی کردند و بخش‌های وسیعی از مناطقی که قرار بود در آن‌ها یک دولت عربی تشکیل شود را اشغال نمودند. آن‌ها وسعت سرزمین‌های خود را به یک و نیم برابر، افزایش دادند و تعداد زیادی از مردم فلسطین را آواره کردند. در بیست و نهم دسامبر ۱۹۴۸ شورای امنیت قطعنامه‌ای دیگری مبنی بر لزوم توقف جنگ صادر کرد. اما دولت اسرائیل بدون توجه به آن به پیشروی خود ادامه داد. انگلستان که از واکنش دولت‌های حاشیه خلیج فارس و به خطر افتادن منافعش می‌ترسید به اسرائیل برای توقف جنگ فشار آورد پس از آن با قبول آتش‌بس از سوی اسرائیل جنگ خاتمه یافت. هر چند اسرائیل به این آتش‌بس هم پایبند نماند. شکست اعراب در جنگ ۱۹۴۸ ضربه‌ی سختی برای آنان بود. تا پیش از آن مردم آواره‌ی فلسطین فکر می‌کردند که دولت‌های عربی همسایه با حمله به اسرائیل زمینه‌ی بازگشت دوباره آنان را به خانه‌هایشان فراهم می‌کند، اما نه تنها این اتفاق نیفتاد بلکه دولت اسرائیل با توسعه‌ی سرزمین‌های اشغالی به حدود ۷۸ درصد خاک فلسطین عده‌ی بیشتری از این مردم را آواره کرد. دولت اسرائیل با موقعیت سیاسی و امنیتی مناسبی که پس از پایان جنگ به دست آورده بود، اولین انتخابات خود را برگزار کرد. دیوید بن گوریون به عنوان نخست وزیر اسرائیل انتخاب شد. همزمان با این تحولات، خاورمیانه شاهد تغییرات گسترده‌ای در ایران بود. در بیستم مارس ۱۹۵۱ دکتر محمد مصدق نخست وزیر ملی‌گرای ایران توانست با پشتیبانی آیت الله کاشانی، صنایع نفت ایران را ملی کند. شرکت انگلیسی که کاراستخراج نفت ایران را بر عهده داشت مجبور به ترک آبادان شد. دولت انگلستان به دادگاه لاهه شکایت کرد. مصدق در دادگاه حاضر شد و از حق ایران دفاع نمود. با اینکه دادگاه تحت تأثیر توضیحات مصدق قرار نگرفت، اما باز هم شرکت انگلیسی نتوانست به ایران بازگردد. روابط ایران و غرب هم بحرانی شد و این بحران بر روی روابط ایران و اسرائیل هم تأثیر گذاشت. شاه ایران از یک سال قبل موجودیت اسرائیل را به طور ضمنی به رسمیت شناخته بود، اما دکتر مصدق تحت فشار روحانیون، نماینده‌ی سیاسی ایران را از فلسطین اشغالی به کشور فراخواند و روابط دیپلماتیک قطع شد. دو سال بعد محمدرضا پهلوی مجبور شد تحت فشار دولت دکتر مصدق، تهران را به مقصد رم ترک کند، اما مدت کوتاهی بعد، سازمان سی‌آی‌ای، کودتایی را

برعلیه دکتر مصدق در ایران طراحی کرد که به سقوط دولت او و دستگیری‌اش انجامید. شاه به ایران بازگشت و مصدق به سه سال زندان محکوم شد. محمدرضا پهلوی با کمک آمریکا به حکومت بازگشته بود و حالا زمان آن بود تا آمریکا جای خالی انگلستان را در ایران پر کند.

کودتا در مصر به رهبری جمال عبدالناصر

در بیست و سوم جولای ۱۹۵۲ گروهی از افسران ارتش مصر بر علیه ملک فاروق، پادشاه این کشور کودتا کردند و توانستند قدرت را در قوی‌ترین کشور عربی در دست بگیرند. رهبری این افسران را سرهنگ جمال عبدالناصر بر عهده داشت که به عنوان رئیس جمهور حکومت جدید مصر انتخاب شد و بلافاصله اصلاحات گسترده‌ای را در حکومت مصر آغاز کرد. سخنان انقلابی ناصر مبنی بر اتحاد کشورهای عربی و آزادی فلسطین بسیار مورد توجه افکار عمومی جهان عرب قرار گرفت. او برای رسیدن به هدف خود، ارتش قومی فلسطین را در مصر تأسیس کرد و شروع به آموزش و تجهیز آن نمود. با پیروزی ناصر، گروه‌های ملی‌گرا در جهان عرب رشد کردند که تأثیر مستقیمی بر صحنه‌ی مردمی فلسطین داشت. از طرف دیگر ناصر فعالیت گروه اسلام‌گرای اخوان المسلمین را در مصر ممنوع و بسیاری از رهبران‌اش را دستگیر و به زندان انداخت. تغییر حکومت مصر، اسرائیل را در وضعیت بدی قرار داده بود. ناصر به صورت علنی از لزوم بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی با زور سخن می‌گفت و از زمان به قدرت رسیدن، ناآرامی‌ها در طول مرز فلسطین با مصر گسترش یافته بود. اسرائیل میدانست که قدرت گرفتن ناصر باعث به خطر افتادن موجودیتش می‌شود به همین خاطر به دنبال راهی برای تضعیف ناصر بود. بدین منظور سازمان جاسوسی اسرائیل، برای بحرانی کردن اوضاع مصر با کمک یهودیان مصری تعدادی بمب در نقاط شلوغ قاهره منفجر کرد. اما با دستگیری بمب‌گذاران و مشخص شدن ارتباط آنان با اسرائیل این موضوع به سود ناصر خاتمه یافت. وزیر دفاع اسرائیل سرگرم تهیه طرحی برای حمله به مصر شد، اما قبل از اینکه این طرح به نتیجه برسد ناصر برای نشان دادن قدرت خود کانال سوئز (سریعترین مسیر کشتی رانی بین اروپا و آسیا) را ملی اعلام کرد. پیش از آن حقوق کشتیرانی در کانال سوئز در اختیار شرکتی فرانسوی - انگلیسی قرار می‌گرفت و ملی شدن کانال سوئز توسط ناصر باعث از بین رفتن منافع این دو کشور و خشم آنان شد. اما آن‌ها تصمیم گرفتند که کانال سوئز را با زور پس بگیرند.

اسرائیل از این فرصت به خوبی استفاده کرد. شیمون پرز، نماینده مخصوص بن گوریون، به پاریس رفت و در جلسه‌ای با وزرای دفاع انگلیس و فرانسه طرحی را برای حمله به مصر آماده کرد. قرار بر این شد که اسرائیل درگیری نظامی با مصر را آغاز کند. پس از آن انگلیس و فرانسه به بهانه‌ی حمایت از اسرائیل وارد نبرد شده و اهداف مهم و حیاتی مصر را بمباران کنند تا اسرائیل بتواند صحرای سینا (بخشی از مصر) را تصرف کند. اسرائیل با همین طرح به مصر حمله کرد. در جریان این جنگ اکثر نقاط استراتژیک مصر بمباران شد و ارتش اسرائیل بخش‌های قابل توجهی از صحرای سینا و نوار غزه را اشغال کرد. سازمان ملل تحت تأثیر کشورهای عربی با صدور قطعنامه‌ای خواستار آتش بس فوری شد. نمایندگان انگلیس و فرانسه آن را وتو کردند، اما آمریکا بر خلاف مواضع قبلی‌اش از فرانسه و انگلیس حمایت نکرد و طرحی را برای پایان دادن به جنگ پیشنهاد داد. طرح آمریکا علی‌رغم نارضایتی فرانسه و انگلیس به تصویب رسید. جنگ خاتمه یافت و نیروهای سازمان ملل در مرز میان مصر و فلسطین اشغالی مستقر شدند. با پایان جنگ، بن گوریون اعلام کرد که اسرائیل در جریان این جنگ به اهدافش دست پیدا کرده است. همچنین رئیس جمهور ایالات متحده از نتایج جنگ بسیار خشنود بود. با اینکه کنترل کانال سوئز در اختیار مصر قرار گرفت اما نیروهای فرانسوی و انگلیسی مجبور به ترک منطقه شدند و حالا آمریکا می‌توانست جای خالی آنان را پر کند. به همین خاطر آیزنهاور (رئیس جمهور آمریکا) در جنگ از فرانسه و انگلیس حمایت نکرد. اما عبدالناصر هم پس از این جنگ موقعیت خوبی به لحاظ سیاسی پیدا کرد. میلیون‌ها عربی که در سال ۱۹۴۸ شکست سختی از اسرائیل خورده بودند، حالا به ناصر به عنوان ناجی خود نگاه می‌کردند که توانسته بود با قدرت از منافع ملی مصر دفاع کند. موقعیت بسیار خوب عبدالناصر در جهان عرب پس از جنگ ۱۹۵۶ باعث نگرانی‌هایی در هیئت حاکمه‌ی آمریکا شد. علی‌الخصوص که ناصر ارتباط گسترده و استراتژیکی با خروشچف (رهبر شوروی) برقرار کرده بود. آمریکا برای شکستن اسطوره‌ی ناصر در جهان عرب تلاش می‌کرد تا با نزدیک شدن به پادشاه سعودی او را به عنوان رهبر جهان عرب در مقابل ناصر معرفی کند اما این طرح در آن مقطع با شکست مواجه شد.

تشکیل هسته مرکزی جنبش فتح

در سال‌های آخر دهه ۵۰ میلادی کم‌کم نسل جدیدی از میان مبارزان شروع به فعالیت کردند.

کودکان و نوجوانانی که در سال ۱۹۴۸ به همراه خانواده‌هایشان رنج آوارگی را تحمل کرده بودند، حالا جوانانی بودند که به چگونگی بازگشت به سرزمینشان (فلسطین) فکر می‌کردند. در سال ۱۹۵۹ عده‌ای از جوانان مبارز فلسطینی که پیش از آن هم سابقه‌ی نبرد در ارتش‌های اردن و مصر را داشتند به فکر ایجاد تشکیلاتی به منظور تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی افتادند. افراد تشکیل دهنده‌ی هسته‌ی مرکزی این تشکیلات که بعدها به فتح معروف شد در نقاط مختلف کشورهای عربی پراکنده بودند. این جوانان هر کدام دارای افکار مختلفی بودند برخی گرایش‌های ملی داشتند و برخی همچون خلیل الوزير به دلیل نزدیکی به اخوان المسلمین، مقید به رعایت مسائل اسلامی بودند. هم زمان با ضعیف شدن جنبش‌های اسلامی در جهان عرب حرکت اسلامی قدرتمندی در ایران متولد و در حال رشد بود. جنبش اسلامی ایران به رهبری امام خمینی با برخی از برنامه‌ها و سیاست‌های حکومت پهلوی به شدت مخالف بود و مردم ایران تحت تأثیر این جنبش به نافرمانی مدنی دست می‌زدند.

بخش سوم

تشکیل جمهوری متحد مصر و سوریه

در سال‌های پایانی دهه‌ی پنجاه، جمال عبدالناصر، به دنبال متحدانی برای تشکیل جبهه‌ای مشترک در مقابل اسرائیل بود؛ به همین خاطر با دولت سوریه پیمانی امضا کرد که بر اساس آن مصر و سوریه با هم جمهوری متحد عربی را تشکیل می‌دادند. موج ملی‌گرایانه ناصر کم‌کم سراسر جهان عرب را در بر می‌گرفت. مدت کوتاهی بعد آتش انقلاب در عراق روشن شد. فیصل، پادشاه جوان عراق که ارتباط نزدیکی با انگلستان و آمریکا داشت با انقلابی از سوی ملی‌گرایان عرب مواجه شده بود که به سقوط حکومتش منجر شد. این موج حکومت، ملک حسین (پادشاه) را هم در اردن تهدید می‌کرد. شرایط به وجود آمده به هیچ وجه برای آمریکا خوشایند نبود. علی‌الخصوص که شوروی به دنبال تضعیف موقعیت ایالات متحده در خاورمیانه بود و از ملی‌گرایان حمایت می‌کرد. آیزنهاور، رئیس‌جمهور ایالات متحده برای جلوگیری از گسترش این موج تصمیم به دخالت نظامی گرفت و کماندوهای نیروی دریایی آمریکا برای حفاظت از حکومت اردن و لبنان وارد بیروت شدند. این اولین لشکرکشی آمریکا به خاورمیانه بود. در نیمه‌ی دهه‌ی شصت میلادی کم‌کم برخی از مطبوعات عربی شروع به انتقاد از ناصر کردند. از جنگ ۱۹۵۶ حدود ده سال می‌گذشت و طی این مدت ناصر علی‌رغم شعارهای

انقلابی تندش و انتظار مردم از او، به اسرائیل حمله نکرده بود. این انتقادات ناصر را در وضعیت بدی قرار داد. او با اینکه در تبلیغاتش ارتش مصر را بسیار قوی نشان می‌داد، اما میدانست که هنوز آمادگی برای یک جنگ بزرگ بر علیه ارتش اسرائیل را ندارد. می‌۱۹۶۷ انور سادات، رئیس مجلس ملی مصر، در حال دیداری از شوروی بود. در جریان این دیدار، مسئولان روس به طور محرمانه به او گفتند که اسرائیل برای حفظ امنیتش، مقابل حملات پراکنده‌ی ارتش سوریه قصد حمله به سوریه دارد. ناصر نمی‌توانست در مقابل تهدید سوریه بی‌تفاوت بماند. جهان عرب از او انتظار داشت که از سوریه دفاع کند. ناصر ارتش مصر را به حالت آماده‌باش درآورد و واحدهای نظامی مصری به صحرای سینا منتقل شدند. ناصر از نیروهای سازمان ملل که در صحرای سینا مستقر بودند خواست که این منطقه را ترک کنند. دبیر کل سازمان ملل نیز تقاضای وی را پذیرفت و نیروهای چند ملیتی که ده سال بود برای حفظ امنیت اسرائیل در صحرای سینا مستقر بودند، منطقه را ترک کردند. با خروج نیروهای سازمان ملل ارتش مصر کنترل بندر شرم الشيخ را به دست گرفت و در اولین قدم تنگه‌ی تیران را بر روی خلیج عقبه بست. بستن تنگه تیران باعث قطع ارتباط دریایی فلسطین اشغالی با شرق می‌شد و دولت اسرائیل را با مشکل مواجه می‌کرد. با بحرانی شدن فضا، وزیر امور خارجه اسرائیل به واشنگتن سفر کرد تا از نظر جانسون در مورد این جنگ مطلع شود. جانسون میدانست که این جنگ فرصت خوبی را برای شکست ناصر در جهان عرب فراهم می‌کند و این تنها در صورتی ممکن بود که اسرائیل پیروز شود. در همین زمان هیئتی از سوی دولت مصر وارد مسکو شد. شوروی میدانست که اگر بدون قید و شرط از مصر حمایت کند، ممکن است مجبور به رویارویی مستقیم نظامی با آمریکا شود به همین خاطر به هیئت مصری اعلام کرد در صورتی در جنگ از آن‌ها حمایت می‌کند که ناصر آغازگر جنگ نباشد. ناصر بزرگترین اشتباه را مرتکب شد و برای از دست ندادن حمایت شوروی از حمله خودداری کرد. اما کنترل فضای هیجانی به وجود آمده در کشور برای او سخت بود. مردم مصر هر روز در حمایت از ناصر تظاهرات می‌کردند و بی‌صبرانه منتظر آغاز جنگ بودند. نخست‌وزیر اسرائیل، موشه دایان را به عنوان وزیر دفاع انتخاب کرد. او از فرماندهان ارتش اسرائیل در جریان جنگ ۱۹۵۶ بود. موشه دایان آماده باش عمومی اعلام کرد و تمام نیروهای ذخیره را به خدمت فراخواند. در مقابل، ناصر برای اطمینان از پیروزی در جنگ، حسین، شاه اردن را به مصر دعوت کرد و با او پیمانی مبنی بر مشارکت اردن در جنگ امضا نمود.

بر اساس این پیمان شاه اردن نیروهایش را تحت فرماندهی مصر قرار می‌داد. حالا مصر متحدانی در سه طرف سرزمین‌های اشغالی داشت که امکان خوبی برای پیروزی فراهم می‌کرد. اطمینان بیش از حد ناصر به پیروزی در جنگ باعث شد که او از تدابیر دفاعی لازم برای مقابله با ارتش اسرائیل غافل شود و این دومین اشتباه بزرگ او بود.

جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل

اسرائیل از غفلت و ضعف دفاعی ارتش ناصر استفاده کرد و در صبح روز دوشنبه، پنجم ژوئن ۱۹۶۷ به شکلی گسترده به مصر حمله کرد. نیروی هوایی اسرائیل ۱۸۰ هواپیما را برای بمباران مراکز نظامی مصر به این کشور فرستاد. هواپیماهای اسرائیلی با دور زدن بر روی دریای مدیترانه از مسیری که مصر انتظارش را نداشت وارد خاک این کشور شدند و توانستند طی چند ساعت صدها هواپیمای مصری که در فرودگاه‌های نظامی بودند را از بین ببرند. در همان ساعات، هواپیماهای اسرائیلی به فرودگاه‌های سوریه و اردن هم حمله کردند و نیروی هوایی آن‌ها را از بین بردند. پس از آن نیروی زمینی، وارد عمل شد. تجهیزات نظامی ارتش مصر در صحرای سینا با این که بیشتر از ارتش اسرائیل بود اما نداشتن پشتیبان هوایی باعث شد که در مدت کوتاهی تانک‌های مصری با بمباران مداوم هواپیماهای اسرائیلی از بین بروند و ارتش مصر فلج شود. فرمانده نظامی مصر برای جلوگیری از تلفات بیشتر، دستپاچه فرمان عقب‌نشینی از صحرای سینا را صادر کرد. این اشتباه باعث شد که تانک‌های اسرائیلی، ارتش در حال عقب‌نشینی مصر را تعقیب کرده و تجهیزات باقی مانده را هم منهدم کنند. پس از آن ارتش اسرائیل به اردن و سوریه حمله کرد. بعد از شکست سخت مصر ارتش این دو کشور انگیزه‌ای برای مقاومت بیشتر نداشتند و به همین خاطر بدون مقاومت جدی عقب‌نشینی کردند. ارتش اسرائیل طی شش روز توانست بلندی‌های جولان از سوریه، بیت‌المقدس و کرانه‌ی باختری از اردن و نوار غزه و صحرای سینا را از مصر اشغال کند. بار دیگر حدود یک میلیون فلسطینی آواره شدند و وسعت سرزمین‌های تحت اشغال رژیم صهیونیستی به سه برابر افزایش یافت. ناصر به طور رسمی شکست را پذیرفت. پذیرش شکست، ضربه‌ی سختی برای میلیون‌ها عربی بود که به او به عنوان یک قهرمان امید بسته بودند. هزاران نفر از مردم مصر پشت کاخ ریاست‌جمهوری تجمع کردند و از ناصر خواستند که بر سر قدرت بماند.

با اینکه ناصر خواست مردم را پذیرفت و از استعفا منصرف شد اما ستاره‌ی او در میان مردم سقوط کرد و اعراب قهرمان جدیدی پیدا کردند. پس از جنگ ۱۹۶۷ برخی از کشورهای عربی با تغییر استراتژی خود، حمایت از گروه‌های چریکی فلسطینی را در دستور کار خود قرار دادند. رهبران جنبش فتح با استفاده از این حمایت‌ها در اردن مستقر شدند و شروع به عضوگیری و آموزش کادرهای مسلح کردند. در همین زمان جنبش‌های دیگری هم متولد شدند. در یازدهم نوامبر ۱۹۶۷ جبهه‌ی خلق، برای آزادی فلسطین از پیوستن چند گروه کوچک تشکیل شد. رهبری این جنبش را یک فلسطینی مسیحی به نام جرج حبّش برعهده داشت. بر خلاف جنبش فتح که رسماً اعلام کرده بود که فاقد هر نوع ایدئولوژی مشخصی است، جبهه‌ی خلق تمایلات کمونیستی داشت. رهبری جورج حبش باعث بروز اختلافاتی در جبهه‌ی خلق شد به طوری که یک سال پس از تأسیس آن انشعاب‌هایی در این جنبش به وجود آمد. در ماه اوت ۱۹۶۸ پس از بروز اختلافات شدید بر سر رهبری، نایف حواتمه از این جنبش جدا شد و جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین را تشکیل داد. پس از آن احمد جبرئیل هم از این مجموعه جدا شد و جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین فرماندهی خود را تشکیل داد. اما این‌ها تنها گروه‌های چریکی نبودند که در این مقطع تأسیس شدند. سوریه با استفاده از کادرهای فلسطینی حزب بعث سازمان صاعقه را تشکیل داد و عراق نیز با حمایت از افراد حزب سوسیالیست بعث عراق زمینه‌ی تشکیل جبهه آزادی‌بخش عرب را فراهم کرد. سه ماه پس از جنگ پنجم ژوان کنگره‌ی سران عرب در خارطوم برگزار شد که جمال عبدالناصر قهرمان شکست خورده جنگ هم در آن شرکت کرد. تصمیم کشورهای عربی به حمایت همه‌جانبه از گروه‌های مقاومت، مبارزات مردم فلسطین را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد. حالا چریک‌های فلسطینی از کشورهای مجاور وارد سرزمین‌های اشغالی می‌شدند و به سربازان و شهرک‌های صهیونیست‌نشین حمله می‌کردند. ارتش اسرائیل آمادگی مقابله با چنین حملاتی را نداشت و نمی‌توانست امنیت ساکنان فلسطین اشغالی را تأمین کند. در بیست و یکم مارس ۱۹۶۸ ارتش اسرائیل برای از بین بردن پایگاه‌های مقاومت در طول مرز اردن و فلسطین اشغالی به شهر کرامه در اردن حمله کرد. نیروهای مقاومت فلسطین که عمدتاً وابسته به جنبش فتح بودند به رهبری یاسر عرفات درگیر جنگ شدند. در میانه‌ی نبرد یگان زرهی ارتش اردن هم به کمک رزمندگان مقاومت فلسطین آمدند. بعد از ظهر آن روز ارتش اسرائیل بدون این که به موفقیتی

دست پیدا کند مجبور به عقب‌نشینی شد. عقب‌نشینی ارتش اسرائیل پیروزی بزرگی برای مقاومت فلسطین به حساب می‌آمد.

نظام طایفه ای در لبنان

همزمان با این تحولات شیعیان لبنان نیز کم‌کم وارد صحنه‌ی سیاسی منطقه می‌شدند. پیش از آن شیعیان به دلیل نظام طایفه‌ای لبنان و تقسیم امکانات در میان طوایف دیگر ضعیف‌ترین و محروم‌ترین ساکنان این کشور بودند. اما در ابتدای دهه‌ی ۶۰ میلادی با ورود سید موسی صدر، روحانی جوان ایرانی، تغییرات در این کشور آغاز شد. او در قدم اول تلاش کرد تا ضمن ایجاد ارتباط حسنه با دیگر طوایف لبنان، موقعیت خود را در میان شیعیان تثبیت کند؛ به شکلی که بتواند آن‌ها را برای به دست آوردن حقوق قانونی خود بسیج کند. موسی صدر توانست با کمک جمعیت‌های خیریه و برخی ثروتمندان لبنانی، مؤسسات آموزشی و خدماتی برای بهبود وضعیت اجتماعی ساکنان جنوب لبنان تأسیس کند. تأسیس این مؤسسات، آغاز مرحله‌ی جدیدی در تاریخ شیعیان لبنان بود. در میانه‌ی دهه‌ی ۶۰ میلادی امام موسی صدر توانست با فشار افکار عمومی و همراهی برخی از نمایندگان پارلمان لبنان، قانون تأسیس مجلس اعلای شیعه را به تصویب برساند.

بخش چهارم

روی کار آمدن انور سادات

پس از نبرد، کرامه مقاومت فلسطین روز به روز قدرت می‌گرفت. دولت‌های عربی از قدرت گرفتن گروه‌های چریکی فلسطینی به وحشت افتادند. آن‌ها برای کنترل این گروه‌ها شروع به تشکیل گروه‌هایی در داخل مقاومت فلسطین کردند که باعث بروز اختلافاتی در سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد. اردن، مقر اصلی مقاومت فلسطین بود؛ اما حضور قدرتمند نیروهای مقاومت برای نظام پادشاهی اردن قابل تحمل نبود. از طرفی آمریکا به اردن فشار می‌آورد که برای حفظ امنیت اسرائیل نیروهای مقاومت را از این کشور بیرون کند. از طرف دیگر برخی از گروه‌های فلسطینی که تمایلات کمونیستی داشتند به دنبال تضعیف نظام شاهنشاهی اردن بودند.

ياسر عرفات (رهبر فتح) ميدانست كه ملك حسين (پادشاه اردن) به دنبال فرصتي براي ضربه زدن به مقاومت است به همين خاطر تلاش مي كند تا بهانه‌اي به او ندهد. اما برخي ديگر از گروه‌ها توجهي به اين موضوع نداشتند و حتي تلاش كردند تا مك حسين را ترور كنند. پس از آن درگيري‌هاي پراكنده ميان ارتش اردن و مقاومت فلسطيني روي داد. ارتش اردن اطراف اردوگاه‌هاي نظامي فلسطيني را مي‌گذاري كرده و ممنوعيت‌هايي را براي رفت و آمد فلسطينيان در نظر گرفت. برخلاف عرفات، جورج حبش به نيروهايش دستور داد تا در مقابل ارتش اردن مقاومت كنند و اوضاع را بحراني كرده بود. در اين شرايط بحراني جبهه‌ي خلق براي آزادي فلسطين، چهار هواپيماي غربي را ربود و سه تاي آن‌ها را به بياباني در نزديكي پايتخت اردن منتقل كرد و سرنشينانش را به گروگان گرفت. نيروي هوايي اردن، منطقه‌ي فرود هواپيماها را محاصره كرد. برخي از سران كشورهاي منطقه و رهبران فلسطيني شروع به مذاكره با جورج كردند تا اين قاعده را خاتمه دهند. در نهايت جورج حبش راضي شد تا مسافران را آزاد كند؛ اما هواپيماها را منفجر كرد. اين موضوع فرصت خوبي براي شاه اردن ايجاد كرد و او دستور داد تا ارتش اردن با زور نيروهاي مقاومت را از اين كشور بيرون كند. در هفدهم سپتامبر ۱۹۷۰ ارتش اردن به صورت گسترده به اردوگاه‌هاي فلسطيني حمله كرد. غافلگير بودن حمله باعث شد كه در مدت كوتاهي مقر فتح در عمان به تصرف نيروهاي اردني درآيد و رهبران فلسطيني مجبور به فرار شدند. توپخانه‌ي ارتش اردن، اردوگاه‌هاي فلسطيني را زير آتش گرفت و تعداد زيادي از مبارزان فلسطيني كشته شدند. ياسر عرفات با حافظ اسد، وزير دفاع سوريه تماس گرفت و درخواست كمك كرد. نيروي زميني سوريه در طول مرزهاي اردن مستقر شدند. تعدادي از تانك‌هاي روسي ارتش سوريه، براي دفاع از فداييان، وارد خاك اردن شدند. ملك حسين كه اين وضع راديد از طريق سفير آمريكا از اسرائيل خواست تا در مقابل حمله‌ي سوريه از اردن حمايت كند. كيسينجر مشاور نيكسون معتقد بود كه دخالت مستقيم اسرائيل به وخامت اوضاع منجر خواهد شد به همين خاطر پيشنهاده كرد كه به جاي اسرائيل ايالات متحده به اردن نيرو بفرستد، اما دور بودن ناوهاي جنگي آمريكا مانع تحقق اين پيشنهاده بود و از اسرائيل خواسته شد به اردن كمك كند. چند هواپيماي اسرائيلي وارد خاك اردن شدند. با ورود هواپيماهاي اسرائيلي، حافظ اسد براي جلوگيري از درگيري با اسرائيل به ارتش سوريه دستور عقب‌نشيني داد. حالا ارتش اردن مي‌توانست تمام نيروهايش را به حمله به فداييان فلسطيني معطوف كند. عبدالناصر با اينكه در آن زمان روابط خوبي با مقاومت نداشت

اما برای جلوگیری از کشتار بیشتر هیئتی را متشکل از شخصیت‌های سیاسی جهان عرب به سرپرستی ژنرال نمیری، رئیس‌جمهور سودان، به اردن فرستاد. این هیئت با شاه اردن دیدار کرد. ملک حسین به سختی آتش‌بس را پذیرفت و حملاتش را متوقف کرد. هیئت صلح در راه بازگشت به قاهره، یاسر عرفات را هم مخفیانه و با لباس مبدل از اردن خارج کرد. پس از آن ملک حسین به قاهره اومد و توافق‌نامه صلحی با نظارت عبدالناصر میان یاسر عرفات و او امضا شد و درگیری‌ها خاتمه یافت. با امضای قرارداد صلح رزمندگان فلسطینی پایتخت اردن را ترک کردند و به شمار این کشور منتقل شدند. یک روز پس از امضا شدن قرارداد صلح میان ملک حسین و یاسر عرفات، جمال عبدالناصر پس از هجده سال حکومت بر مصر بر اثر حمله قلبی درگذشت. این حادثه ضربه سختی به گروه‌های مبارز فلسطینی همچون فتح بود. با مرگ ناصر آنان یکی از مهم‌ترین و قوی‌ترین حامیان خود را از دست دادند. در مراسم خاکسپاری ناصر دولتمردان بسیاری از کشورها شرکت کرده بودند. انور سادات معاون ناصر که به عنوان جانشین او انتخاب شده بود از آنان استقبال می‌کرد. با اینکه سادات یکی از نزدیک‌ترین افراد به ناصر محسوب می‌شد؛ اما اعتقاد چندانی به سیاست‌های او نداشت و از زمانی که به قدرت رسید به دنبال فرصتی برای تغییر موقعیت سیاسی مصر بود. پس از مرگ ناصر، ملک حسین به دنبال آن بود تا برای تأمین نظر آمریکا باقی مانده‌ی فداییان فلسطینی را از این کشور بیرون کند. در این شرایط ساداتم برخلاف ناصر تمایلی به حمایت از مبارزان فلسطینی نداشت. حکومت اردن بر خلاف قرارداد صلحی که با فداییان امضا کرده بود به بهانه‌های مختلف با آنان درگیر می‌شد. تا اینکه در ژوئیه ۱۹۷۱ یعنی نه ماه پس از سپتامبر سیاه، ارتش اردن رزمندگان فلسطینی که در دو شهر در شمال اردن مستقر شده بودند حمله کرد. درگیری ارتش اردن و مقاومت فلسطین ده روز طول کشید و بیش از سه هزار رزمنده‌ی فلسطینی کشته یا مجروح شدند. پس از حوادث ۱۹۷۱ شور انقلابی رزمندگان فلسطینی تبدیل به احساس انتقام شد. در آن سال‌ها سازمان سپتامبر سیاه با حضور عده‌ای از جنبش فتح تشکیل شد. این سازمان قصد داشت انتقام کشتار فلسطینیان توسط ارتش اردن را بگیرد و حتی طرحی را برای به سقوط کشاندن نظام اردن تهیه کرده بود که به نتیجه نرسید. سپتامبر سیاه چند ماه بعد اولین ضربه‌ی خود را به اردن وارد کرد و نخست وزیر اردن را در قاهره در مقابل چشم وزیران خارجه کشورهای عربی ترور کرد.

شیعیان جنوب لبنان

پس از کشتار فداییان فلسطینی در اردن، عرفات لبنان را به عنوان مقر اصلی سازمان آزادی بخش فلسطین انتخاب کرد. با ورود رهبران مقاومت فلسطین به لبنان گروه‌های سیاسی چپ‌گرای لبنان از آن‌ها به خوبی استقبال کردند. امام موسی صدر نیز به عنوان رهبر شیعیان لبنان آنان را با آغوش باز پذیرفت و تلاش کرد تا شرایط مناسبی را در جنوب لبنان برای آنان فراهم کند. حمایت گروه‌های مختلف و ضعف دولت مرکزی فضای خوبی را برای مقاومت فراهم کرده بود. آن‌ها با آزادی کامل شروع به سازماندهی مجدد کردند. جنبش فتح شروع به استخدام نیروهایی از داخل لبنان و سراسر جهان عرب برای مبارزه کرد. این نیروها علاقه و اعتقاد چندانی به آرمان فلسطین نداشتند و تنها برای دریافت حقوق خوبی که توسط گروه‌های فلسطینی پرداخت می‌شد به عضویت آن‌ها در می‌آمدند. از طرف دیگر پول‌هایی که توسط کشورهای عربی به مقاومت فلسطین پرداخت می‌شد؛ باعث شده بود که رهبران فلسطینی، بهترین امکانات زندگی را برای خود فراهم کنند و این در حالی بود که مردم آواره‌ی فلسطینی در بدترین شرایط در اردوگاه‌ها زندگی می‌کردند. این شرایط باعث شده بود که مبارزان فلسطینی روز به روز از آرمان‌های اصلیشان فاصله بگیرند. همزمان با تحولات جدید مقاومت فلسطین در لبنان، دکتر مصطفی چمران به دعوت امام موسی صدر به لبنان آمد. این فیزیکدان نخبه‌ی ایرانی با ترک موقعیت اجتماعی و علمی بسیار خوبش در آمریکا با هدف بهبود وضعیت آموزشی کودکان شیعه‌ی جنوب لبنان به این کشور آمده بود. امام موسی صدر، مسئولیت مدیریت هنرستان صنعتی جبل عامل که در حومه‌ی شهر صور در جنوب لبنان قرار داشت را به او سپرد. مؤسسه صنعتی جبل عامل، مدرسه‌ای شبانه‌روزی بود که کودکان یتیم و فقیر شیعه رایگان در آن تحصیل می‌کردند. در سال ۱۹۷۲ کشور آلمان میزبان ورزشکاران سراسر جهان برای برگزاری بازی‌های المپیک بود. سازمان آزادی بخش فلسطین طی نامه‌ی رسمی به کمیته برگزاری مسابقات درخواستی مبنی بر شرکت ورزشکاران فلسطینی در این دوره از بازی‌ها را مطرح کرد. اما مسئولین المپیک مونیخ، اعتنایی به درخواست سازمان نکردند و پاسخی ندادند. پیام دیگری فرستاده شد ولی این پیام نیز با سکوت و بی‌توجهی توهین‌آمیزی مواجه گردید. سازمان سپتامبر سیاه تصمیم داشت تا با گروگان گرفتن ورزشکاران اسرائیلی، ضمن رساندن پیام رزمندگان مقاومت فلسطین به مردم جهان، زمینه‌ی آزادی تعدادی از رزمندگان مقاومت را از زندان‌های اسرائیلی فراهم کند. صبح روز افتتاح بازی‌ها، هشت چریک

فلسطینی وارد محل اقامت ورزشکاران اسرائیلی در دهکده بازی‌ها شدند و نه ورزشکار صهیونیست را به گروگان گرفتند. گروگان‌گیران درخواست‌هایشان را مبنی بر آزادی زندانیان فلسطینی اعلام کردند اما نخست وزیر اسرائیل علاقه‌ای به توافق با گروگان‌گیران از خود نشان نداد و مسئولان آلمانی به دلیل موضع سرسختانه نخست‌وزیر اسرائیل هیچ پیشنهادی را مبنی بر آزادی زندانیان فلسطینی ارائه نکردند. گروگان‌گیران که دستورداشتند که به هیچ وجه نباید جان گروگان‌های خود را به خطر بیندازند، مرتباً ساعت ضرب‌الاجل را به تعویق می‌نذاختند. پس از بیست و سه ساعت، در آخرین لحظات، مسئول گروه برای جلوگیری از کشتن گروگان‌ها پیشنهاد کرد که گروه به همراه گروگان‌ها به قاهره برود. این پیشنهاد در ظاهر با موافقت مسئولین آلمانی و اسرائیلی مواجه شد. دو هلیکوپتر، آنان را به فرودگاه نظامی مونیخ منتقل کرد. در آنجا یک هواپیما در انتظار گروه کماندویی و گروگان‌ها بود تا آنان را به قاهره منتقل کند اما زمانی که سه نفر از گروگان‌گیران از هلیکوپتر پیاده شدند تا هواپیمای آلمانی را بازرسی کنند، تک تیراندازان آلمانی آنان را هدف قرار گرفته‌اند. در این حالت افراد دیگر گروه که در داخل هلیکوپترها مسئولیت حفاظت گروگان‌ها را بر عهده داشتند، خود و هر دو هلیکوپتر را منفجر کردند. در این حادثه پنج چریک فلسطینی و نه ورزشکار اسرائیلی کشته شدند و سه نفر از گروگان‌گیران نیز توسط پلیس آلمان دستگیر شدند. بلافاصله پس از این حادثه بمب افکن‌های ارتش اسرائیل اردوگاه‌های فلسطینی را به شدت بمباران کردند. از سوی دیگر موساد پس از این عملیات، طرحی را تهیه کرد که بر مبنای آن موج ترور رهبران فلسطینی در خارج از سرزمین‌های اشغالی که از مدتی قبل آغاز شده بود شدت پیدا کرد. طی سال‌های بعد تعداد زیادی از رهبران فلسطینی به دست جوخه‌های ترور موساد کشته شدند. در هشتم جولای ۱۹۷۲ غسان کنفانی، شاعر و نویسنده‌ی فلسطینی به همراه خواهرزاده‌ی هفده ساله‌اش با انفجار بمبی که در زیر اتومبیلش کار گذاشته شده بود کشته شد. در دهم آوریل ۱۹۷۳ گروهی از نیروهای ویژه ارتش اسرائیل به فرماندهی ایهود باراک از طریق دریا وارد بیروت شدند و با ورود به ساختمانی که برخی رهبران فتح در آن سکون داشتند، سه تن از آنان را در مقابل چشم خانواده‌هایشان کشتند. کمال ناصر شاعر معروف فلسطینی و دو تن دیگر، قربانیان این عملیات تروریستی ارتش اسرائیل بودند.

بخش پنجم

جنگ اعراب و اسرائیل

انور سادات در شرایطی به قدرت رسید که چهار سال از اشغال صحرای سینا توسط ارتش اسرائیل می‌گذشت. طی این مدت دولت اسرائیل، تأسیساتی را در سینا ایجاد کرده بود و به دلیل تهدیدات امنیتی، طرفین اجازه‌ی کشتی رانی در کانال سوئز را نمی‌دادند. سادات معتقد بود که می‌تواند سینا را با مذاکره پس بگیرد. او به شکل غیر رسمی به آمریکا اعلام کرد که در صورت عقب‌نشینی اسرائیل گزینه‌ی صلح با این کشور را بررسی خواهد کرد. نیکسون وزیر امور خارجه‌اش ژوزف سیسکو را برای بررسی این پیشنهاد به تل‌آویو فرستاد. سیسکو با کابینه اسرائیل جلسه گذاشت. گلدامیر، نخست وزیر اسرائیل معتقد بود که سادات در شرایطی نیست که برای مذاکره‌ی صلح پیش شرط تعیین کند و عقب‌نشینی از سینا را به بعد از صلح با مصر موکول کرد. سادات برای اینکه دستش در مذاکره خالی نباشد تصمیم به جنگ گرفت. ارتش مصر برای جنگ با اسرائیل نسبتاً آماده بود. عبدالناصر پس از شکست ۱۹۶۷ سرمایه‌گذاری سنگینی برای از بین بردن نقاط ضعف ارتش مصر انجام داده بود. حالاً این ارتش قوی در اختیار سادات قرار داشت. سادات برای جنگ از متحد استراتژیک خود، سوریه کمک گرفت. حافظ اسد و سادات پیمان محرمانه‌ای برای حمله به فلسطین اشغالی امضا کردند. آن دو میدانستند که امکان ندارد اردن در این جنگ با آنان مشارکت کند اما برای اینکه از مرزهای شرقی مطمئن شوند، جلسه‌ای با ملک حسین، شاه اردن برگزار کردند. با اینکه در این جلسه صحبتی در مورد حمله به فلسطین اشغالی نشد اما ملک حسین حدس زد که احتمال جنگ وجود دارد. او می‌خواست موقعیت سیاسی کشور خود را تغییر دهد به همین خاطر بدون اینکه به کسی اطلاع دهد با هلیکوپتری که خود خلبانی آن را بر عهده داشت به تل‌آویو رفت و موضوع احتمال وقوع جنگ را با گلدامیر در میان گذاشت. گلدامیر دستور بررسی ادعای ملک حسین را داد. کارشناسان نظامی اسرائیل مرزها را بررسی کردند اما هیچ تحرکی که نشانه جنگ باشد در جبهه‌ی مصر و سوریه ندیدند. از سوی دیگر سادات به شکل محرمانه موضوع حمله به اسرائیل را با عرفات در میان گذاشت و عرفات قول داد با شروع جنگ، چریک‌های فلسطینی به حملاتشان بر علیه اسرائیل شدت بخشند و جبهه‌ی جدیدی را باز کنند. ساعت دوی بعدازظهر روز ششم اکتبر ۱۹۷۳ حمله آغاز شد.

دولت اسرائیل سرگرم برگزاری مراسم عید کیپور بود و انتظار حمله‌ای از سوی مصر را نداشت. نیروهای مصری توانستند در ساعات اولیه جنگ از کانال سوئز عبور کنند و خط دفاعی‌ای را که اسرائیل در آن سوی کانال ساخته بود بشکنند. جنگنده‌های اسرائیلی به ارتش مصر حمله کردند اما از موشک‌های ضدهوایی مصر شکست خوردند. ارتش سوریه هم جنگ را با حمله‌ی ششصد تانک آغاز کرد و توانست بخش‌هایی از بلندی‌های جولان را آزاد کند. از طرف دیگر مقاومت فلسطین هم حملاتی را از جنوب لبنان و داخل سرزمین‌های اشغالی بر علیه اسرائیل انجام داد. اسرائیل در وضعیت بسیار بدی قرار گرفته بود. گلدامایر از آمریکا تقاضای کمک کرد. با رسیدن کمک‌های ارسالی از سوی ناتو، اسرائیل شروع به سازماندهی ارتش خود کرد. پیروزی‌های جنگ طی روزهای اول باعث ارتقای سادات در نظر افکار عمومی کشورش شده بود. مردم مصر حالا سادات را منجی جدید جهان عرب دیدند اما در میانه جنگ سادات همه‌ی معادلات را تغییر داد. سادات برخلاف توافقش با سوریه به یکباره با انتشار بیانیه‌ای، نیروهای ارتش مصر را در صحرای سینا متوقف کرد و اجازه نداد بیش از آن پیشروی کنند. با توقف جنگ در جبهه مصر ارتش اسرائیل می‌توانست همه‌ی توان خود را متوجه جبهه‌ی شمال و نبرد با ارتش سوریه کند. در واقع سوریه برای اینکه سرزمین‌های اشغالی را آزاد کند، درگیر جنگ شد. اما سادات بدنبال نتایج سیاسی بود که بعد بتواند از این موضوع در مذاکره استفاده کند. حافظ اسد (سیاستمدار سوری) که از توقف ارتش مصر به‌تازده شده بود، سعی کرد با سادات تماس بگیرد اما موفق نشد. او از شوروی کمک خواست. نخست وزیر شوروی برای حل مشکل به قاهره رفت و با سادات دیدار کرد. سادات نتوانست او را برای علت توقف جنگ توجیه کند و در نهایت تحت فشار نخست وزیر شوروی دوباره به نیروهایش فرمان حمله داد. اما ارتش اسرائیل در مدت توقف جنگ خود را تجهیز کرده بود و مصر نتوانست پیشروی کند. حتی بخشی از نیروهای اسرائیلی توانستند خط دفاعی مصر را بشکنند و از کانال سوئز عبور کنند. ارتش سوریه هم علی‌رغم ۷۰ روز مقاومت مجبور شد تا خطوط آتش‌بس ۱۹۶۷ عقب‌نشینی کند. پس از آن کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا به شوروی رفت و دو ابرقدرت توافق کردند که جنگ خاتمه پیدا کند. با پایان یافتن جنگ، مصر دیگر جزء کشورهای طرفدار آمریکا محسوب می‌شد و سادات منتظر بود تا کیسینجر سرزمین‌های اشغالی را از طریق سیاسی و با مذاکره به او بازگرداند. در جریان این جنگ تغییرات دیگری هم در معادلات سیاسی خاورمیانه پدید آمد. دولت سعودی تلاش کرد تا موقعیت سیاسی مؤثرتری در خاورمیانه پیدا کند.

عربستان به همراه دیگر کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس در بحبوحه‌ی جنگ صدور نفت به آمریکا و غرب قطع کردند. این تصمیم کشورهای غربی را با بحران سختی مواجه کرد و تأثیر به‌سزایی در ارتقای موقعیت سیاسی عربستان در جهان عرب داشت. تنها کشور خاورمیانه که به صدور نفت خود ادامه داد ایران بود. شاه ایران برخلاف کشورهای اسلامی از مدت‌ها قبل با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار کرده بود و شخصیت‌های بهایی وابسته به اسرائیل در دولت ایران نفوذ گسترده‌ای داشتند. قطع صدور نفت از سوی کشورهای عربی و چهار برابر شدن یکباره قیمت آن دلارهای نفتی را به سوی ایران سرازیر کرد. شاه ایران با کمک دلارهای نفتی و تشویق نیکسون و کیسینجر، مشغول تربیت ارتش خود شد. اومیخواست ایران قدرت اول منطقه باشد و به همین خاطر کشورش را به بهشت دلانان اسلحه تبدیل کرد. طی سال ۱۹۷۴ حکومت پهلوی بیش از چهار میلیارد دلار اسلحه خرید که هشت برابر، بیشتر از میزان خرید اسلحه در سال‌های قبل از آن بود. با خرید این سلاح‌ها محمدرضا پهلوی تصور می‌کرد که حکومت خود را در مقابل هرگونه تهدیدی بیمه کرده است. به همین خاطر تلاش کرد تا ضمن محدود کردن آزادی‌های سیاسی در داخل کشور و حاکم کردن سیستم تک‌حزبی، برخی از نمادهای مذهبی را از فرهنگ مردم ایران محو کند. از جمله تاریخ رسمی کشور را از هجری شمسی به شاهنشاهی که از زمان قدرت گرفتن کوروش، پادشاه هخامنشی آغاز شده بود تغییر داد. این حرکت‌ها اعتراض گسترده‌ی مردم ایران را در پی داشت و مشکلات داخلی حکومت پهلوی را آغاز کرد.

به رسمیت شناختن جنبش فتح در سازمان ملل

همزمان با تحولات گسترده‌ای که در سال ۱۹۷۴ در خاورمیانه روی داد مقاومت فلسطین به یک موفقیت سیاسی نیز دست یافت. سازمان ملل، جنبش آزادی بخش فلسطین را به رسمیت شناخت و عرفات را به عنوان نماینده‌ی رسمی ملت فلسطین به سازمان ملل دعوت کرد. مشروعیت بین‌المللی پیدا کردن مقاومت فلسطین و زیاد شدن تعداد عملیات‌های مسلحانه از جنوب لبنان برای دولت اسرائیل قابل تحمل نبود و باید راهی برای تضعیف مقاومت پیدا می‌کرد. مسیحیان لبنان کلید حل مشکل اسرائیل بودند. اسرائیل می‌توانست با تقویت احزاب مسیحی لبنان و تحریک آنان به اقدام بر علیه گروه‌های فلسطینی، مقاومت را تضعیف کند.

در نیمه‌ی دهه‌ی ۷۰ میلادی احزاب قدرتمند مسیحی با کمک‌های آمریکا و اسرائیل شروع به خرید سلاح و آموزش گروه‌های شبه نظامی وابسته به خود کردند. سال ۱۹۷۴ درگیری‌های پراکنده‌ای میان فلسطینی‌ها و نیروهای مسیحی وابسته به احزاب کتائب و احرار روی داد که با وساطت رهبری مقاومت فلسطین، حل و فصل شد. در این مقطع شخصیت‌های میانه‌رویی همچون امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان تلاش کردند تا جلوی درگیر شدن مقاومت فلسطین در توطئه‌ای که توسط اسرائیل طراحی شده بود را بگیرند. اما عملکرد برخی از گروه‌های فلسطینی شرایط را بحرانی‌تر کرد. در سیزدهم آوریل ۱۹۷۵ هنگامی که یک اتوبوس حامل فلسطینیان در حال عبور از منطقه‌ی مسیحی‌نشین عین الرومانه در شرق بیروت بود از سوی نیروهای وابسته به حزب مسیحی کتائب مورد حمله قرار گرفت و تعدادی از سرنشینان کشته شدند. با این حادثه جنگ داخلی در لبنان آغاز شد. در یک طرف جبهه، گروه‌های فلسطینی و احزاب چپ‌گرای لبنانی قرار داشتند و در سوی دیگر شبه نظامیان احزاب مسیحی. این جنگ به دلیل موقعیت جغرافیایی بیروت به جنگ مسلمان، مسیحی تبدیل شد و کم‌کم، دیگر نقاط لبنان را نیز در گرفت. با شروع جنگ داخلی و درگیر شدن مقاومت فلسطین در آن، اسرائیل به حملات خود در جنوب لبنان افزود. در چنین شرایطی امام موسی صدر به دنبال تشکیل گروهی مسلح برای دفاع از روستاهای شیعه‌نشین جنوب لبنان بود. دکتر مصطفی چمران کار آموزش نظامی جوانان شیعه را در یکی از روستاهای نزدیک بعلبک آغاز کرد. امام موسی صدر ترجیح می‌داد که کسی از تشکیل این گروه مسلح مطلع نشود، اما مدت کوتاهی بعد به دلیل انفجار یک مین ضدتانک در جریان آموزش او مجبور شد به طور رسمی تشکیل سازمان نظامی را امل (امل مخفف کلمه افواج المقاومة اللبنانية: گردان‌های مقاومت لبنانی می‌باشد) را اعلام کند. امل با اینکه از توانمندی‌های نظامی چندانی برخوردار نبود اما از آنجا که تحت رهبری یک شخصیت دینی قرار داشت دارای اهمیت بود. از سوی دیگر، امام موسی صدر تلاش می‌کرد تا به هر شکل ممکن آتش جنگ داخلی را خاموش کند. او حتی برای رسیدن به این هدف در مسجد صفا در بیروت اعتصاب غذا کرد. این کار با استقبال گسترده‌ی و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی روبرو شد. و گروه‌های درگیر مجبور به آتش‌بس شدند و اوضاع آرام شد. اما این آرامش مدت کوتاهی بیشتر دوام نیاورد و جنگ دوباره از سر گرفته شد. گروه‌های مسلح به هیچ وجه حاضر به توقف جنگ نبودند و مردم بی‌گناه بیروت در هیچ نقطه‌ای از این شهر امنیت نداشتند. در سال ۱۹۷۶ نیروهای مسیحی به موفقیت‌های

نظامی فراوانی دست پیدا کردند و توانستند ضمن پیشروی در جبهه‌ی مسلمانان، بیروت غربی را محاصره کنند. آن‌ها از رسیدن آذوقه و دارو به شهر جلوگیری کردند و وضعیت مردم بسیار وخیم شد. این شرایط بیروت را در آستانه سقوط قرار داد. رهبران گروه‌های مسلمان برای پیدا کردن راه حلی در منزل شیخ حسن خالد، مفتی اهل سنت لبنان تشکیل جلسه دادند. آن‌ها تصمیم گرفتند که از سوریه درخواست کمک کنند. حافظ اسد به سختی این درخواست را پذیرفت و روز اول جولای، ۱۹۷۶ دوازده هزار نیروی سوری وارد لبنان شدند و مسیحیان را از حومه بیروت عقب راندند. با ورود ارتش سوریه به لبنان مرحله‌ی اول جنگ داخلی لبنان بعد از دو سال به پایان رسید. اما این آرامش مدت زیادی دوام نیاورد. اینبار مصر نیروهای وابسته به خود در لبنان را تحریک کرد تا با ارتش سوریه درگیر شود. سادات پس از جنگ ۱۹۷۳ با حافظ اسد اختلاف پیدا کرده بود و می‌خواست موقعیت سوریه را در لبنان تضعیف کند. در این مرحله با تحریک سادات برخی گروه‌های فلسطینی با ارتش سوریه درگیر شدند. مسیحیان هم از فرصت استفاده کردند و جنگ دوباره آغاز شد. در این مقطع کشورهای عربی، نیروهای بازدارنده‌ی عرب که متشکل از ارتش چند کشور عربی بود را به بیروت فرستادند اما آنان هم نتوانستند اوضاع لبنان را آرام کنند.

ر بوده شدن امام موسی صدر

در چهاردهم مارس ۱۹۷۸ و در شرایطی که جنگ داخلی بسیاری از مناطق لبنان را دربر گرفته بود؛ ارتش اسرائیل وارد خاک لبنان شد و بخش‌هایی از جنوب این کشور را اشغال کرد. شورای امنیت سازمان ملل بر علیه این اقدام اسرائیل، قطعنامه صادر کرد و نیروهای حافظ صلح را برای جلوگیری از درگیر شدن ارتش اسرائیل و مقاومت فلسطین به جنوب لبنان فرستاد. امام موسی صدر از نیروهای بازدارنده‌ی عرب که در بیروت مستقر بودند، خواست که از مردم جنوب در مقابل حملات اسرائیل دفاع کنند؛ اما این نیروها ترجیح دادند که با ارتش اسرائیل درگیر نشوند. از سوی دیگر، دولت اسرائیل در جنوب لبنان ارتشی از لبنانی‌هایی که حاضر به همکاری با اسرائیل بودند تشکیل داد. این ارتش که هزینه و تجهیزات آن توسط اسرائیل تأمین می‌شد، وظیفه‌ی دفاع از شهرک‌های شمال فلسطین اشغالی را برعهده داشت. دولت اسرائیل با این کار هم میزان تلفات خود در درگیری با مقاومت فلسطین را کم می‌کرد و هم مناطقی که مجبور به عقب‌نشینی از آن می‌شد را به این ارتش مزدور می‌سپرد.

فرماندهی این ارتش را یک افسر سابق ارتش لبنان به نام سعد حداد برعهده داشت. در این شرایط امام موسی صدر برای اینکه حمایت دولت‌های منطقه را برای متوقف کردن جنگ داخلی و دفاع از جنوب لبنان جلب کند، سفرهایی را به برخی از کشورهای عربی انجام داد. در همین راستا به اصرار بومدین، رئیس جمهور پیشین الجزایر برای دیدار با معمر قذافی به لیبی سفر کرد. امام موسی صدر در این سفر توسط نیروهای امنیتی لیبی بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل شد.

بخش ششم

مذاکره اعراب و اسرائیل

پس از جنگ ۱۹۷۳ انور سادات، رئیس‌جمهور مصر روز به روز از متحدان سابق خود در منطقه فاصله می‌گرفت. او مدام از طریق آمریکا برای دولت گلدامایر، پیام صلح می‌فرستاد و تصور می‌کرد از این طریق می‌تواند سرزمین‌های اشغالی را پس بگیرد. طی سال‌های ۷۵ و ۷۶ میلادی هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا مدام در حال سفر به مصر، فلسطین اشغالی و سوریه بود. او تصمیم داشت که این سه دولت را بر سر میز مذاکره صلح بنشانند اما تلاش‌هایش بی‌نتیجه بود. دو سال بعد دوران دولت گلدامایر به پایان رسید و مناخیم بگین، به عنوان نخست وزیر اسرائیل انتخاب شده بود. به قدرت رسیدن بگین ضربه‌ی سختی برای سادات بود. بگین به خوبی موقعیت سیاسی سادات را در جهان عرب میدانست و برای اینکه امتیاز بیشتری از او بگیرد از همان ابتدا اعلام کرد که سرزمین‌های اشغال شده اراضی اسرائیلی هستند. بگین شروع به شهرک‌سازی در سینا کرد و پنج هزار خانواده‌ی یهودی را در این شهرک‌ها اسکان داد. این کار او برای سادات یک پیام مشخص داشت که اسرائیل حاضر به پس دادن صحرای سینا به مصر نیست. بگین با این کار به هدفش رسید و سادات حاضر شد امتیاز بیشتری به طرف اسرائیلی بدهد. او طرح جدیدی برای صلح تهیه کرد. تنها کسی که پیش از اعلام عمومی این طرح از آن مطلع شد، شاه ایران بود. (سادات در ۳۱ اکتبر در تهران بود و به شاه گفت چه کسی علاقه‌مند به این ایده است.) پس از بازگشت از ایران سادات همه را برای سخنرانی مهمی در پارلمان مصر دعوت کرد. او می‌خواست طرح جدید خود را اعلام کند و همه مشتاق شنیدن آن بودند. یاسر عرفات مهمان ویژه‌ی این جلسه بود. سادات متن تهیه شده برای سخنرانی را کنار گذاشت و حرفی زد که جهان را شگفت‌زده کرد. سادات از تصمیم خود برای سفر به

فلسطین اشغالی گفت. لحن سادات به گونه‌ای بود که همه‌ی حاضران در جلسه برای او در دست زدند. شاید بسیاری از آن‌ها نفهمیدند سادات دقیقاً چه گفت. یاسر عرفات هم سادات را تشویق کرد. روز بعد جلسه‌ای در هتل کینگ دیوید تل آویو برگزار شد. بگین در این جلسه اعلام کرد که سادات را به فلسطین اشغالی دعوت می‌کند. قبل از سفر به تل آویو سادات به دمشق رفت. او می‌خواست به حافظ اسد ثابت کند که کارش خیانت به جهان عرب نیست. جلسه‌ی آنان هفت ساعت طول کشید اما سادات نتوانست همتای سوری خود را قانع کند. سه روز بعد، سادات به فلسطین اشغالی رفت. بگین شخصاً در فرودگاه تل آویو به استقبال او آمد. سادات را از فرودگاه به پارلمان اسرائیل بردند. در طول مسیر مردم اسرائیل با خوشحالی از او استقبال کردند. در مجلس نمایندگان اسرائیل شخصیت‌های مهم صهیونیست برای شنیدن سخنرانی سادات جمع شده بودند. سادات در سخنرانی‌اش حرف‌های قبلی خود را تکرار کرد. از روز بعد، مذاکرات صلح سادات و بگین آغاز شد. این دور مذاکرات هفت ماه طول کشید اما هیچ نتیجه‌ای در بر نداشت. بگین حاضر نبود حتی یک سانتی‌متر از سرزمین‌های اشغالی را پس بدهد و با این موضع‌گیری هیچ توافقی امکان‌پذیر نبود. سادات در وضعیت بسیار بدی قرار داشت. از طرفی با سفر به فلسطین اشغالی موقعیت خود را در جهان عرب از دست داده بود و از طرف دیگر بر خلاف انتظارش از این کار هیچ نتیجه‌ای نگرفت. سادات از کارتر، رئیس جمهور تازه انتخاب شده آمریکا تقاضای کمک کرد. کارتر به او قول داد که مشکل را حل کند. او از سادات و بگین خواست که مذاکرات را در آمریکا ادامه دهند. آن دو به آمریکا رفتند و در خانه‌های ویلایی منطقه‌ی جنگلی کمپ دیوید ساکن شدند. مذاکرات صلح از سر گرفته شد. روز اول سادات، لیستی از درخواست‌هایی مبنی بر عقب‌نشینی اسرائیل از همه‌ی سرزمین‌های اشغال شده‌ی ۱۹۶۷ ارائه کرد. این سرزمین‌ها شامل صحرای سینا، نوار غزه، کرانه باختری رود اردن و بلندی‌های جولان می‌شد. اما بگین معتقد بود که این درخواست قابل اجرا نیست. کارتر هم از موضع بگین حمایت کرد و از سادات خواست که این درخواست‌ها را کنار بگذارد. پافشاری سادات بر خواست خود باعث شد مذاکرات به بن‌بست بخورد و کارتر جلسات راتعطیل کرد. سادات که وضعیت مناسبی نداشت برای اینکه مذاکرات دوباره از سر گرفته شود باز هم حاضر شد امتیاز بیشتری بدهد و به طور ضمنی اعلام کرد که آزادی همه‌ی سرزمین‌های اشغال شده‌ی ۱۹۶۷ را نمی‌خواهد و اگر دولت اسرائیل تنها صحرای سینا را به مصر بازگرداند او حاضر است پیمان صلح با اسرائیل را امضا کند. جلسات مذاکره دوباره برقرار شد. در این دوره گروه

اسرائیلی و آمریکایی تلاش کردند تا سادات را راضی کنند تا از صحرای سینا هم چشم پوشی کند. بگین معتقد بود که با توجه به سکونت پنج هزار خانواده یهودی در سینا، او نمی‌تواند از این منطقه عقب‌نشینی کند. سادات که این فشار را دید فهمید که این مذاکرات نتیجه‌ای ندارد. سادات چمدان‌هایش را بست و آماده‌ی رفتن از کمپ دیوید شد. اما کارتر مانع شد و از او خواست فرصتی به او بدهد تا رضایت بگین را جلب کند. سادات پذیرفت و به محل اقامتش بازگشت. مشاور امنیت ملی کارتر با بگین صحبت کرد و به او گفت که فشار به سادات نتیجه‌ای ندارد و او با توجه به موقعیتش در جهان عرب بیش از این نمی‌تواند امتیاز بدهد. بگین هم با اکراه قبول کرد که شهرک‌های داخل صحرای سینا را خالی کند و این منطقه را به مصر بازگرداند. میلیون‌ها آواره‌ی فلسطینی که در وضعیت بسیار اسفباری زندگی می‌کردند امید داشتند تا سران عرب کشورهای منطقه کاری کنند تا آنان به خانه‌هایشان بازگردند. اما سادات بدون توجه به وضعیت آنان اشغال کل سرزمین فلسطین توسط اسرائیل را نادیده گرفت و تنها در ازای بازپس‌گیری صحرای سینا راضی شد که دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. طرفین با امضای توافقنامه‌ای قرار گذاشتند که چند ماه بعد متن قرارداد صلح را در کاخ سفید امضا کنند. با اعلام توافق میان سادات و بگین، جهان عرب به تکاپو افتاد تا مانع امضای این قرارداد شوند. کارتر از این توافق بسیار خوشحال بود. او تصور می‌کرد با این قرارداد درگیری اعراب و اسرائیل به پایان می‌رسد و نام او به عنوان کسی که توانسته این بحران را حل کند. در تاریخ ثبت خواهد شد.

انقلاب ایران

اما چند هفته بعد حادثه‌ای در خاورمیانه روی داد که همه‌ی معادلات را به هم ریخت و اجازه نداد کارتر به آرزوی خود برسد. در ژانویه‌ی ۱۹۷۹ تنها دو ماه پس از توافق مصر و اسرائیل محمدرضا پهلوی، بزرگترین متحد آمریکا در خاورمیانه تحت فشار مردم مجبور به ترک ایران شد. او از تهران مستقیم به فرودگاه اسوان در مصر رفت و از سوی دوست خود سادات مورد استقبال قرار گرفت. با خروج پهلوی دوم از کشور روند انقلاب ایران به رهبری امام خمینی شدت بیشتری یافت. این انقلاب در نوع خود در منطقه بی‌سابقه بود. پیش از آن تحولات این چنین در جهان همواره با وابستگی به یکی از دو قطب سیاسی جهان انجام می‌شد. اما رهبر روحانی انقلاب ایران از همان ابتدا در مقابل قدرت‌های بزرگ موضع سختی گرفت. در فوریه

۱۹۷۹ امام خمینی از پاریس به تهران بازگشت. ده روز بعد حکومت پهلوی به طور کامل سقوط کرد و انقلابیون کنترل اوضاع را در دست گرفتند. دو ماه بعد مردم ایران در یک همه پرسی جمهوری اسلامی را به عنوان نظام سیاسی جدید کشورشان انتخاب کردند. پیروزی انقلاب مذهبی ایران همچون زلزله‌ای درخاورمیانه بود که کم‌کم در کل منطقه اثر گذاشت. با سقوط حکومت پهلوی انورسادات از ترس به خطر افتادن منافعش از دوست و متحد سابقش خواست که مصر را ترک کند. شاه برکنار شده ایران تصور می‌کرد که با توجه به روابط نزدیکی که پیش از آن با آمریکا و کشورهای اروپایی داشت می‌تواند به یکی از این کشورها برود و تلاش‌های مخالفان حکومت اسلامی ایران را مدیریت کند. اما برخلاف انتظار او نه آمریکا و نه هیچ کشور غربی دیگر حاضر نشد به او ویزا بدهد. اما پادشاه مراکش پس از مدت کوتاهی عذر او را خواست. پس از آن در کشورهای آمریکای جنوبی آواره شد. باهاماس، پاناما و مکزیک مقصدهای بعدی او بودند. طی این مدت بارها از کارتر خواست که اجازه‌ی ورود به آمریکا را به او بدهد، اما کارتر اعتنایی به درخواست‌هایش نکرد. تنها برای مدت کوتاهی در یکی از بیمارستان‌های نظامی آمریکا بستری شد که معالجات هم اثری بر بیماری سرطان او نگذاشت و مجبور شد خاک آمریکا را ترک کند.

قرار دادکمپ دیوید

در بیست و ششم مارس ۱۹۷۹ انورسادات وبگین در کاخ سفید قرارداد کمپ دیوید را امضا کردند و در مقابل دوربین‌های خبری جهان با هم دست دوستی دادند. نادیده گرفتن حق مردم فلسطین جایزه صلح نوبل را برای سادات به ارمغان آورد. اما او در کل جهان اسلام منفور شد و اعتراض به این قرارداد از مقابل کاخ سفید آغاز و سراسر جهان رادر بر گرفت. رهبر انقلاب ایران در پیامی این قرارداد را ننگین خواند و دستور قطع روابط سیاسی ایران و مصر را صادر کرد. امام خمینی پیش از آن بارها تأکید کرده بود که یکی از اهداف انقلاب ایران آزادی سرزمین فلسطین است. یاسر عرفات جزء اولین کسانی بود که پس از پیروزی انقلاب برای تبریک به تهران سفر کرد و با استقبال گسترده مردم و مسئولان ایران مواجه شد. این استقبال حمایت همه‌جانبه‌ی نظام سیاسی جدید ایران، از مبارزات مردم فلسطین را نشان می‌داد. در شرایطی که بسیاری از سران کشورهای عربی و اسلامی معتقد بودند که اسرائیل باید به مرزهای ۱۹۴۸ که توسط سازمان ملل مشخص شده بود بازگردد، امام خمینی بر خلاف نظر آن‌ها اعلام کرد

که موجودیت اسرائیل به طور کل نامشروع است و باید از بین برود. امام خمینی برای نشان دادن اهمیت موضوع فلسطین طی پیامی در آگوست ۱۹۷۹، جمله‌ی آخر ماه مبارک رمضان را روز جهانی قدس اعلام کرد. اولین روز قدس، چند هفته بعد از صدور این پیام با حضور بی‌سابقه‌ی مردم ایران برگزار شد. مهندس مهدی بازرگان، رئیس دولت موقت ایران در این مراسم حاضر شد و برای مردم سخنرانی کرد.

ترور انور سادات

در این میان سادات که موضع‌گیری تند مردم ایران و مقامات را بر علیه خود دید تسلیم اصرارهای همسر ایرانی‌اش شد و به محمدرضا پهلوی اجازه داد که به مصر بازگردد. در بیست و چهارم مارس ۱۹۸۰ شاه برکنار شده ایران به قاهره بازگشت. اما اقامت او در مصر مدت کوتاهی بیشتر دوام نیافت و در بیست و نهم جولای همان سال در یکی از بیمارستان‌های قاهره مرد. و در همان شهر دفن شد. مدت کوتاهی بعد عواقب امضای قرارداد کمپ دیوید دامان سادات را گرفت. در ششم اکتبر ۱۹۸۱ در جریان رژه نیروهای مسلح مصر، انور سادات به دست یک افسر ارتش مصر به نام خالد اسلامبولی کشته شد.

بخش هفتم

جنگ اسرائیل و لبنان

در سال ۱۹۸۱ آوریل شارون، به عنوان وزیر دفاع اسرائیل انتخاب شد. شارون برای حفظ امنیت مرزهای شمالی فلسطین اشغالی طرحی برای اخراج گروه‌های فلسطینی از لبنان طراحی کرد. برای اجرای این طرح نیاز به همکاری نیروهایی از داخل لبنان بود. بر اساس این طرح اسرائیل به لبنان حمله می‌کرد و چریک‌های فلسطینی را مجبور می‌کرد تا جنوب لبنان را تخلیه کنند. پس از آن شبه‌نظامیان مسیحی وظیفه‌ی اخراج فلسطینی‌ها را از بیروت برعهده می‌گرفتند. شارون مخفیانه به بیروت رفت و با سران احزاب مسیحی جلسه گذاشت و آن‌ها از پیشنهاد شارون استقبال کردند. بشیر جمیل فرزند بزرگ رئیس حزب کتائب تلاش می‌کرد تا بیش از دیگر رهبران مسیحی خود را درگیر این طرح کند. او می‌خواست در حکومتی که توسط اسرائیل در لبنان تشکیل می‌شود نفر اول باشد.

شش ماه بعد در نیمه شب سوم ژوئن ۱۹۸۲ یک فلسطینی به شلومو ارگوف، سفیر اسرائیل در انگلستان تیراندازی کرد. این فلسطینی و دو همراهش جزء گروه ابونضال بودند. گروه ابونضال که از سوی دولت عراق حمایت می‌شد از مخالفان یاسر عرفات بود. شلوم که مدت‌ها بود به دنبال بهانه‌ای برای اجرای طرح امنیتی خود و حمله به لبنان می‌گشت با این عملیات فرصت مناسب را به دست آورد. روز بعد جنگنده‌های اسرائیلی به طور گسترده مناطق مختلف لبنان را بمباران کردند. صبح روز ششم ژوئن ارتش اسرائیل از مرز تحت کنترل سازمان ملل گذشت و وارد خاک لبنان شد. بگین در پارلمان اسرائیل اعلام کرد که ارتش اسرائیل می‌خواهد، موشک‌های فلسطینی را از مرز دور کند و تنها چهل کیلومتر در خاک لبنان پیشروی می‌کند. عرفات جزء کسانی بود که ادعای بگین را پذیرفت و دستور عقب‌نشینی چند هزار نیروی مسلح فلسطینی که در جنوب لبنان ساکن بودند را صادر کرد. ارتش اسرائیل به سرعت به پیشروی خود در خاک لبنان ادامه داد. ساکنان جنوب لبنان هم که از دست رفتار نیروهای مسلح فلسطینی خسته شده بودند، ترجیح دادند که در مقابل ارتش اسرائیل مقاومت نکنند. اما ارتش اسرائیل بیش از چهل کیلومتری که بگین ادعا کرده بود، در خاک لبنان پیشروی کرد. با محاصره‌ی اردوگاه‌های فلسطینی واقع در حومه شهرهای صور و صیدا اولین برخوردها آغاز شد. تعداد کمی از رزمندگان فلسطینی حاضر در اردوگاه‌ها تلاش کردند تا از ورود ارتش اسرائیل به این مناطق جلوگیری کنند اما نظامیان اسرائیل این اردوگاه‌ها را ویران کردند و به پیشروی به خاک لبنان ادامه دادند. روز بعد بگین برای بازدید از بخش‌های اشغال شده و بررسی چگونگی اجرای عملیات، شخصاً به جنوب لبنان رفت. همان روز ارتش اسرائیل در منطقه خَلده در جنوب بیروت با اولین مقاومت جدی روبه‌رو شد. گروهی از جوانان مسلح شیعه به همراه تعدادی از اعضای حرکت وطنی لبنان توانستند با اسلحه‌های سبک ارتش اسرائیل را متوقف کنند. با رسیدن نیروهای اسرائیلی به جنوب بیروت، نیروهای مسلح حاضر در شهر، در مقابل آنها ایستادند و درگیری شدیدی آغاز شد. آریل شارون برای فرماندهی عملیات به بیروت آمد و برای اولین بار وارد پایتخت یک کشور عربی شد. شارون در دیدار با بشیر جمیل، فرمانده شبه نظامیان مسیحی، پیشنهاد خود را برای سقوط بیروت با او در میان گذاشت. از صبح روز بعد بمباران شدید بیروت آغاز شد. حملات هوایی و توپخانه‌ای به بیروت به حدی شدید بود که دو خبرنگار اسرائیلی که در شهر مستقر بودند آن روز را پنج‌شنبه‌ی سیاه نامیدند.

ارتش اسرائیل در بمباران شهر از سلاح‌های غیرمتعارف، همچون گلوله‌های فسفوری و بمب‌های ایجادکننده یخ‌لا استفاده می‌کرد. اسرائیل تلاش می‌کرد تا با این حملات، رزمندگان فلسطینی را از بیروت خارج کند اما قربانیان اصلی این حملات ساکنان بی‌دفاع شهر بودند. از طرف دیگر نیروهای بشیر جمیل که در شمال بیروت مستقر بودند، برای فشار به مردم آب و برق را قطع کردند. در طول دو ماه جنگ در بیروت نزدیک به ۲۰ هزار نفر در جریان حملات ارتش اسرائیل و شبه نظامیان مسیحی کشته شدند. این وضعیت باعث بروز موضع‌گیری بین‌المللی بر علیه دولت اسرائیل شد. ریگان برای پایان دادن به این وضعیت به فیلیپ حبیب، دیپلمات آمریکایی لبنانی الاصل ماموریت داد تا زمینه صلح طرفین درگیر را فراهم کند. الیاس سرکیس، رئیس‌جمهور لبنان، پنج نفر از سیاستمداران این کشور را برای عضویت در هیئت نجات ملی، انتخاب کرد. این گروه وظیفه داشتند ضمن مذاکره با فیلیپ حبیب و نماینده‌ی اسرائیل راهی برای اخراج رزمندگان فلسطینی از لبنان و آتش‌بس پیدا کنند. نبیه بری، رهبر جنبش شیعی امل یکی از اعضای این هیئت بود. حضور نبیه بری در هیئت نجات ملی باعث بروز اختلافاتی در داخل جنبش امل شد. برخی از مسئولان با حضور او در این هیئت مخالفت کردند و تلاش کردند تا جلوی این کار را بگیرند. اما علی‌رغم برخی مخالفت‌ها رئیس جنبش امل در جلسات این هیئت شرکت کرد. پس از آن مخالفان دو دسته شدند؛ عده‌ای از اعضای این جنبش به رهبری سید حسین موسوی در اعتراض به حضور نبیه بری در هیئت نجات ملی از امل جدا شدند. سید حسین موسوی به بعلبک رفت و به همراه عده‌ای از نزدیکان خود جنبش امل اسلامی را تأسیس کرد. اما گروه دیگری از مسئولان امل علی‌رغم مخالفت با این کار نبیه بری ترجیح دادند که در آن باقی بمانند. نتیجه‌ی مذاکرات هیئت نجات ملی، پذیرش طرح پیشنهادی فیلیپ حبیب بود. براساس این طرح ضمن برقراری آتش‌بس، نیروهای فلسطینی مستقر در لبنان طی سیزده مرحله از این کشور خارج می‌شدند.

ماموریت سپاه ایران در لبنان

در گوشه‌ای دیگر از خاورمیانه جنگ سختی میان ایران و عراق در جریان بود. ایران علی‌رغم این که خود درگیر این جنگ بود به دنبال راهی برای کمک به شیعیان لبنان و دفاع از آنان در برابر اسرائیل می‌گشت. به همین خاطر گروهی از نیروهای ایرانی در دوازدهم ژوئن ۱۹۸۲ برای نبرد با اسرائیل وارد دمشق شدند. اما دولت سوریه اجازه‌ی ورود آن‌ها را به خاک لبنان نداد.

ده روز پس از ورود نیروهای ایرانی به سوریه، امام خمینی از کار فرماندهان نظامی ایران و اعزام نیروهای ایرانی به سوریه انتقاد کردند و قضیه‌ی حمله اسرائیل به لبنان را توطئه‌ای برای انحراف اذهان مردم ایران نسبت به جنگ عراق خواندند. با این سخنرانی حضرت امام، ماموریت درگیری مستقیم نیروهای ایرانی با ارتش اسرائیل لغو شد و رزمندگان ایرانی به کشور بازگشتند. اما به دلیل نیاز شدید شیعیان لبنان به آموزش‌های نظامی و عقیدتی، سپاه پاسداران ماموریت جدید یافت و گروهی از نظامیان ایرانی به عنوان مربی وارد لبنان شدند و با استقرار در دشت بقاع کار آموزش جوانان شیعه را برای مبارزه با اسرائیل برعهده گرفتند. کم‌کم گروه‌های اسلام‌گرای موجود در بقاع دور هم جمع شدند و هسته‌های اولیه حزب الله تشکیل شد. این گروه‌ها شامل اعضای جنبش امل اسلامی، اعضای حزب الدعوه لبنان و گروهی از دانشجویان اسلام‌گرا و روحانیون لبنانی می‌شدند. هرچند در ابتدای کار اختلافاتی میان این گروه‌ها وجود داشت اما همگی بر دو موضوع اتفاق نظر داشتند؛ پیروی از ولایت فقیه و لزوم مبارزه با اسرائیل. مجموعه‌ای متشکل از این گروه‌ها که به نام شورای لبنان معروف شد، شروع به سازماندهی تشکیلات تحت امر خود کرد. همزمان با این تحولات یاسر عرفات پذیرفت که رزمندگان فلسطینی را تحت نظارت نیروهای چند ملیتی حافظ صلح از لبنان خارج کند. فیلیپ حبیب به یاسر عرفات اطمینان داد که امنیت آوارگان فلسطینی موجود در لبنان از سوی دولت امریکا تضمین خواهد شد. روز ۲۱ اوت ۱۹۸۲ گروهی از نیروهای چند ملیتی، متشکل از سربازان امریکایی، فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی وارد بیروت شدند، تا به عنوان نیروهای حافظ صلح در خروج رزمندگان فلسطینی نظارت کنند. نیروهای مسلح فلسطینی دسته دسته خاک لبنان را ترک کردند. یاسر عرفات هم از لبنان خارج شد. خروج یاسر عرفات از لبنان باعث بروز اختلافاتی در سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد. دامنه این اختلافات به درون جنبش فتح هم کشیده شد و گروهی از افسران فتح با حمایت سوریه در مقابل عرفات ایستادند و تشکیلات جدیدی به نام فتح انقلابی تأسیس کردند. همزمان با خروج فلسطینی‌ها، بشیر جمیل به آرزوی خود رسید و به عنوان رئیس جمهور لبنان انتخاب شد.

کشتار صبرا و شتیلا

با قدرت گرفتن بشیر جمیل، آریل شارون می‌توانست بخشی از وظایف ارتش اسرائیل مبنی بر پاکسازی منطقه‌ی غربی بیروت و اردوگاه‌های فلسطینی را به ارتش لبنان واگذار کند. در همین

زمان نیروهای چند ملیتی حافظ صلح به بهانه‌ی اینکه ماموریتشان به پایان رسیده خاک لبنان را ترک کردند. اما در روز چهاردهم سپتامبر ۱۹۸۲ بشیر جمیل رئیس جمهور تازه انتخاب شده‌ی لبنان در انفجار شدیدی که در مقر حزب کتائب روی داد کشته شد. شبه نظامیان مسیحی ترور بشیر جمیل را به نیروهای فلسطینی نسبت دادند و تصمیم گرفتند تا برای انتقام به اردوگاه‌های فلسطینی حمله کنند. نیروهای ارتش اسرائیل بر خلاف توافق‌نامه‌ی آتش بس وارد بیروت شدند و اردوگاه صبرا و شتیلا را محاصره کردند. در غروب روز شانزدهم سپتامبر ۱۹۸۲ شبه نظامیان مسیحی به رهبری ایلی حبیقه تحت نظارت مستقیم آریل شارون و با حمایت ارتش اسرائیل وارد اردوگاه آوارگان فلسطینی شدند و کشتار آغاز شد. به دلیل خروج نیروهای مسلح فلسطینی از لبنان ساکنان اردوگاه را عمدتاً زنان، کودکان و افراد مسن تشکیل می‌دادند و سلاحی هم برای دفاع از اردوگاه وجود نداشت. قتل عام تا ظهر روز بعد ادامه داشت و بیش از چهار هزار انسان بی‌دفاع کشته شدند. سی و شش ساعت پس از آغاز قتل عام، وقتی خبرنگاران وارد اردوگاه شدند، اجساد آوارگان فلسطینی در همه‌ی اردوگاه پراکنده بود. بلافاصله پس از این جنایت نیروهای چند ملیتی که مدت کوتاهی قبل خاک لبنان را ترک کرده بودند به لبنان بازگشتند. همزمان با بازگشت نیروهای چند ملیتی به لبنان، اوضاع در جنوب این کشور بسیار بحرانی بود. ارتش اشغالگر و نیروهای لبنانی وابسته اسرائیل مشکلاتی را برای مردم ایجاد کردند. آن‌ها مقررات سختی برای رفت و آمد مردم وضع کرده بودند و به هر کس که مضمون می‌شدند، بدون هیچ دلیلی او را بازداشت می‌کردند. همچنین گروه‌هایی که در بقاع آموزش نظامی می‌دیدند به جنوب می‌آمدند و به صورت محدود بر علیه ارتش اسرائیل عملیات می‌کردند. اما به دلیل توان نظامی اسرائیل و کار امنیتی گسترده‌ای که در منطقه انجام می‌دادند، این عملیات‌های پراکنده از اثرگذاری چندانی برخوردار نبود. قدرت نظامی ارتش اسرائیل باعث شد تا شیعیان برای زدن ضربات سنگین به دشمن استراتژی تهاجمی منحصر به فردی را طراحی و اجرا کنند. صبح روز پنجشنبه یازدهم نوامبر ۱۹۸۲ احمد قصیر، جوان شیعه لبنانی با اتومبیلی مملو از صدها کیلو مواد منفجره وارد مقر فرماندهی نظامی اسرائیل در شهر صور شد و با منفجر کردن خود و اتومبیل، مقر را با خاک یکسان کرد. تعداد تلفات ارتش اسرائیل در عملیات شهادت طلبانه این جوان ۱۸ ساله لبنانی ۱۴۰ نفر اعلام شد که بیشتر از تلفات اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ بود. این عملیات نوید دهنده آغاز مرحله جدیدی از مبارزه بر علیه اسرائیل بود.

بخش هشتم

توافقنامه ۱۷ می

با کشته شدن بشیر جمیل در انفجار مقر حزب کتائب، برادر بزرگش امین به عنوان رئیس جمهور لبنان انتخاب شد. امین جمیل با حمایت مستقیم سفارت آمریکا در بیروت و فیلیپ حبیب نماینده‌ی ویژه ریگان توانست این پست را به دست آورد. با انتخاب رییس‌جمهور جدید لبنان، فیلیپ حبیب زمینه‌ی آغاز مذاکرات صلح میان لبنان و اسرائیل را فراهم کرد. اسرائیل چهار ماه پس از به قدرت رسیدن امین جمیل، مذاکراتش را با لبنان تحت سرپرستی دولت آمریکا آغاز کرد. نتیجه‌ی این مذاکرات که طی چند مرحله در لبنان و فلسطین اشغالی انجام شد، امضای توافقنامه هفده می ۱۹۸۳ بود. براساس این توافقنامه اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل رسمیت می‌یافت. این توافقنامه اعتراض شخصیت‌های برجسته مسیحی و مسلمان را در پی داشت. روحانیون مسلمان مردم را به مخالفت برعلیه این موافقتنامه فراخواندند و درگیری‌هایی میان مردم و ارتش لبنان روی داد. ارتش لبنان برای آرام کردن اوضاع با حمایت نیروهای آمریکایی حاضر در بیروت موج گسترده‌ای از دستگیری را در مناطق مسلمان‌نشین به راه انداخت. برخوردهای نامناسب ارتش با مردم باعث خشم شدید مسلمانان شد. رهبران مسلمان، دولت آمریکا را عامل همه‌ی این مشکلات میدانستند. آن‌ها معتقد بودند سفارت آمریکا طرح‌هایی را تهیه می‌کند و دولت لبنان برای از دست ندادن حمایت آمریکا آن‌ها را به اجرا می‌گذارد. آمریکا هزینه‌ی دخالت خود در امور داخلی لبنان را پرداخت. در هجدهم آوریل ۱۹۸۳ یک شورولت سیاه رنگ با پلاک دیپلماتیک پس از عبور از موانع امنیتی در لابی سفارت آمریکا در بیروت منفجر شد. هرچند سفیر آمریکا از این انفجار جان سالم به در برد. اما گروهی از برجسته‌ترین ماموران سی‌ای‌ای در این حادثه کشته شدند. جرج شولتس، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به سرعت خود را به بیروت رساند و در دیدار با امین جمیل اعلام کرد که دولت آمریکا علی‌رغم این ضربات امین جمیل را تنها نخواهد گذاشت. طی ساعاتی بعد چندین گروه مختلف و عمدتاً گمنام، مسئولیت این حمله را برعهده گرفتند. یکی از این گروه‌ها جنبش جهاد اسلامی لبنان بود. هرچند دولتمردان آمریکایی معتقد بودند که جهاد اسلامی وجود خارجی ندارد و چریک‌های شیعه‌ی وابسته به حزب‌الله این عملیات را انجام دادند. (اما سید حسن نصرالله دبیر کل حزب لبنان این موضوع را تکذیب کرده است). در این شرایط ارتش

اسرائیل که اوضاع وخیمه امنیتی در بیروت را می‌دید، ترجیح داد که حومه این شهر را تخلیه کند. در سپتامبر ۱۹۸۳ ارتش اسرائیل تا شمال شهر صیدا عقب نشینی کرد. اسرائیل برای برقراری امنیت و کاستن از حجم تلفات خود، ارتش لبنان آزاد که از مزدوران لبنانی طرفدار اسرائیل تشکیل شده بود را تقویت کرد. در همین زمان، سعد حداد فرمانده این ارتش مرد و آنتوان لحد، عنوان جانشینان او انتخاب شد. از طرف دیگر نیروهای چندملیتی مستقر در بیروت که تا آن زمان تلاش می‌کردند خود را به عنوان نیروهای بی‌طرف نشان دهند، کم‌کم وارد درگیری‌های داخلی لبنان شدند. با خروج نیروهای اسرائیل از بیروت درگیری‌هایی میان نیروهای مسلمان و ارتش لبنان روی داد. در این مرحله نیروهای حافظ صلح به طرفداری از مسیحیان و ارتش لبنان وارد جنگ با مسلمانان شدند. از میان چهار نیروی حاضر در بیروت آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها بیش از دیگران در جنگ دخالت کردند. هواپیماهای آمریکایی و فرانسوی، نقاط مسکونی بیروت و بقاع را بمباران کردند و ناو آمریکایی نیوجرسی که در ساحل بیروت مستقر بود در حمایت از مسیحیان مناطق مسلمان نشین را موشکباران کرد. بر اثر این حملات خانه‌های زیادی در بیروت و بقاع ویران شد و تعدادی از مردم عادی کشته شدند. رهبران مسلمان چندین بار تهدید کردند که در صورت ادامه‌ی دخالت نیروهای آمریکایی و فرانسوی در درگیری‌ها بایدمنتظر عکس‌العمل شدید مسلمانان باشند. اما آنان به این تهدیدها اهمیتی ندادند. در بامداد روز یکشنبه بیست و سوم اکتبر ۱۹۸۳ حمله‌ای که مدت‌ها بود، انقلابیون مسلمان وعده‌اش را به آمریکا و فرانسه می‌دادند به وقوع پیوست. مقر نیروهای مارینز آمریکایی در حومه‌ی شهر بیروت با حمله‌ی یک کامیون بمب‌گذاری شده به طور کامل منهدم شد. شدت این انفجار به حدی بود که دویست و چهل و یک تفرنگدار آمریکایی که عمدتاً خواب بودند کشته شدند. سه دقیقه‌ی بعد مقر نیروهای فرانسوی که فاصله‌ی کمی با پایگاه منفجر شده‌ی آمریکا داشت، با یک کامیون بمب‌گذاری شده دیگر هدف قرار گرفت و ویران شد. این عملیات بزرگترین حمله بر علیه ارتش آمریکا پس از پایان جنگ ویتنام بود. همان روز جرج بوش، معاون رئیس‌جمهور آمریکا به بیروت آمد و از محل دو انفجار بازدید کرد. چند ساعت پس از انفجار دولت آمریکا ایران و سوریه را به عنوان عاملان آن معرفی کرد. اما بار دیگر جنبش جهاد اسلامی لبنان با صدور بیانیه‌ای مسئولیت آن را بر عهده گرفت و اعلام کرد تا زمانی که نیروها آمریکایی بیروت را ترک نکنند این وضع ادامه خواهد داشت. همزمان با این تحولات در بیروت درگیری‌هایی در جنوب لبنان میان شیعیان و نظامیان صهیونیست شدت

یافته بود. ارتش اسرائیل به عزاداران حسینی در روستای معرکه حمله کرد و تعدادی از شیعیان عزادار را به شهادت رساند. این حمله باعث خشم شدید شیعیان شد. علمای شیعه، فرمان جهاد بر علیه اسرائیل را صادر کردند. سه هفته پس از درگیری در روستای معرکه یک کامیون بمب‌گذاری شده در داخل مقر نظامیان صهیونیست در مدرسه‌ی شجره در حومه‌ی شهر صور منفجر شد. حالا دولت اسرائیل با نیروی جدیدی مواجه شد. شیعیان خشمگینی که بدون هیچ ترسی به نظامیان صهیونیست حمله می‌کردند و هیچ قرارداد صلح یا نیروی خارجی هم نمی‌توانست آن‌ها را آرام کند. روحانیون شیعه‌ی جنوب همچون شیخ راغب حرب، امام جماعت روستای جبشیت با اینکه خود در مناطق اشغال‌شده زندگی می‌کردند اما بدون هیچ واژه‌ای به طور علنی مردم را به اعتراض و مبارزه بر علیه اسرائیل تشویق می‌کردند. ارتش اسرائیل برای به دست گرفتن اوضاع برنامه‌های امنیتی گسترده‌ای را در منطقه پیاده کرد. یکی از این اقدامات ترور شیخ راغب بود. اما برخلاف انتظار اسرائیل شهادت شیخ راغب حرب باعث خشم بیشتر مردم و افزایش تعداد عملیات‌های مسلحانه بر علیه اسرائیل شد.

صدور اولین بیانیه حزب الله

در همین ایام مقاومت اسلامی لبنان اولین بیانیه‌ی خود را صادر کرد و مسئولیت عملیات‌های مسلحانه بر علیه کشتی‌های اسرائیلی در جنوب لبنان را بر عهده گرفت. چند روز پس از صدور این بیانیه نیروهای چندملیتی مستقر در بیروت از ترس حملات جدید خاک این کشور را ترک کردند. طی سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ به دلیل افزایش حملات مقاومت اسلامی تلفات اسرائیل بالا رفت. به علت وسعت زیاد مناطق اشغال شده در جنوب لبنان، مقاومت اسلامی به راحتی می‌توانست تعداد زیادی عملیات چریکی را با کمک نیروهای مردمی ساکن در منطقه به اجرا بگذارد. حجم خسارت و تلفات ارتش اسرائیل باعث شد تا دولت این کشور در معرض انتقادهای شدیدی از سوی افکار عمومی اسرائیل قرار بگیرد و سرانجام کابینه‌ی ائتلافی اسرائیل تصمیم به تخلیه بخش‌های وسیعی از مناطق اشغال شده در جنوب لبنان گرفت. در فوریه ۱۹۸۵ این عقب‌نشینی آغاز شد و ارتش اسرائیل طی یک ماه شهر صیدا، صور و مناطق اطراف آن را تخلیه کرد و در منطقه‌ای به وسعت یک هزار کیلومتر که شامل صد و هفتاد روستا و شهرک در کنار مرز شمالی فلسطین اشغالی می‌شد مستقر گردید و نام آن را کمر بند امنیتی گذاشت. همزمان با آغاز عقب‌نشینی ارتش اسرائیل، حزب الله به طور رسمی اعلام موجودیت کرد.

سید ابراهیم امین سخنگوی حزب الله، در مراسمی که به مناسبت سالگرد شهادت شیخ راغب حرب در حسینیه‌ای در بیروت برگزار می‌شد با قرائت نامه‌ای سرگشاده، هویت حزب الله و دیدگاه‌های این حزب را نسبت به مسائل گوناگون داخلی و جهانی اعلام کرد. با عقب نشینی اسرائیل به کمر بند امنیتی، وضعیت عملیات مقاومت اسلامی نیز دستخوش تغییر و تحول شد. در این مرحله جدید به علت فشردگی منطقه اشغال شده و حضور گسترده‌ی سربازان اسرائیلی و ارتش آنتوان لحد، امکان انجام عملیات نظامی از طریق هسته‌های مردمی وجود نداشت؛ به همین این خاطر رزمندگان حزب الله باید آموزش‌های ویژه‌ای برای جنگ چریکی می‌دیدند. توجه به اینکه مقاومت اسلامی در آن مقطع فاقد این توانایی‌ها بود به همین خاطر طی سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ حجم عملیات‌های نظامی مقاومت اسلامی کاهش یافت ولی روز به روز بر سطح کیفی این اقدامات افزوده شد. در این مقطع حزب الله تصمیم گرفت که از صحنه عملیات‌هایش فیلمبرداری کند. به همین خاطر یک فیلمبردار به گروه‌های عملیاتی اعزامی به منطقه کمر بند امنیتی اضافه شد. پس از آن بعد از انجام هر عملیات بلافاصله تصاویر و مستند آن در اختیار شبکه‌های مختلف تلویزیونی قرار می‌گرفت. این ترفند تأثیر بسیار زیادی بر روحیه مردم لبنان گذاشت و باعث ترس و نگرانی خانواده‌های سربازان اسرائیلی شد. با این اقدامات روز به روز بر محبوبیت و قدرت حزب الله افزوده می‌شد. این موضوع باعث عکس العمل سران برخی از دولت‌های عربی شد. آن‌ها قدرت گرفتن حزب الله را مساوی با گسترش نفوذ ایران در منطقه و تضعیف خودشان میدانستند و این موضوع برایشان قابل پذیرش نبود. با این که در آن مقطع حزب الله با هوشمندی نیروهای خود را از درگیری‌های داخلی دور نگه می‌داشت اما بر اثر تحریک برخی از دولت‌های عربی منطقه درگیری‌های میان جنبش امل و حزب الله که هر دو بخشی از طایفه‌ی شیعه لبنان را در بر می‌گرفتند روی داد. این درگیری‌ها از شهر نمکی در جنوب لبنان آغاز گردید و به ضاحیه بیروت، شرق صیدا و سپس اقلیم التفاح کشیده شد. این جنگ سرانجام با دخالت جمهوری اسلامی ایران پایان یافت. دوره‌ی دو ساله‌ی جنگ‌های امل و حزب الله تلخ‌ترین دوران تاریخ طایفه شیعه لبنان است که امروز هیچ کدام از طرفین علاقه‌ای به صحبت کردن در مورد آن ندارد.

پیمان طائف

در سپتامبر ۱۹۸۹ همزمان با امضای پیمان طائف که به جنگ داخلی در لبنان پایان داد، حزب الله اولین کنگره‌ی عمومی خود را برگزار کرد و شیخ صبحی طفیلی که یکی از روحانیون برجسته منطقه‌ی بقاع بود را به عنوان دبیر کل خود انتخاب نمود. پس از انتخاب اولین دبیر کل، تحولات گسترده‌ی تشکیلاتی در حزب الله روی داد. تأسیس تلویزیون المنار یکی از اقدامات مهم حزب الله پس از کنگره‌ی اول بود. شیوه پخش شبکه المنار طوری طراحی شده بود که در عمق سرزمین‌های اشغالی نیز قابل دریافت بود. حالا حزب الله می‌توانست تصاویر مستند عملیات‌هایش بر علیه نظامیان اسرائیل را بدون هیچ دخل و تصرفی برای ساکنان سرزمین‌های اشغالی پخش کند. در این مرحله حزب الله و امل قدرت را تقسیم کردند. نبیه بری، رهبر جنبش امل به عنوان رئیس پارلمان لبنان انتخاب شد و حزب الله هم در عوض به عنوان نیروی مقاومت، سلاح‌های خود را در جنوب حفظ کرد. همزمان با این تحولات کنگره‌ی دوم حزب الله برگزار شد. اما این بار شیخ صبحی طفیلی نتوانست آرای لازم را کسب کند. به علت مواضعی که وی داشت که مواضع تندروانه‌ای بود که یک مقدار با واقعیت‌های جامعه‌ی لبنان به خصوص پس از پیمان طائف تطابق نداشت و ایشان قادر به هماهنگ کردن خودش با مرحله‌ی جدید در لبنان نبود، شورای رهبری حزب الله به این نتیجه رسید که احتیاج به رهبری جدید دارد. رهبری که بتواند مرحله‌ی جدید را درک بکند و تحولاتی که بعد از پایان جنگ داخلی در لبنان اتفاق افتاد را بفهمد و برای آن یک استراتژی جدید طراحی کند. کنگره‌ی دوم حزب الله سید عباس موسوی را به عنوان دبیر کل جدید انتخاب کرد. با انتخاب سید عباس موسوی تحول اساسی در حزب الله آغاز شد. او تلاش داشت تا همچون استاد خود امام موسی صدر شیوه‌ای از رهبری مردمی را به نمایش بگذارد. او شخصاً در سنگر نیروهای مقاومت در خط مقدم جبهه حاضر می‌شد و بی‌واسطه با مردم ارتباط برقرار می‌کرد. جدا از این دبیر کل حزب الله تلاش می‌کرد تا کدورت‌های موجود میان حزب و جنبش امل را از میان ببرد تا شیعیان نسبت به تحولات سیاسی لبنان موضع‌گیری واحدی داشته باشند. اما در هفدهم فوریه ۱۹۹۲ سید عباس موسوی به همراه همسر و فرزند خردسالش در حالی که از مراسم سالگرد شهادت شیخ راغب حرب بازمی‌گشت هدف حمله‌ی هلیکوپترهای اسرائیلی قرار گرفت و به شهادت رسید. شورای رهبری حزب الله همان شب به صورت اضطراری تشکیل جلسه داد و سید حسن نصرالله رابه‌عنوان دبیر کل جدید حزب الله معرفی کرد.

دبیر کل جدید با اینکه در زمان انتخاب، تنها سی و یک سال داشت اما از موقعیت اجرایی مناسبی در داخل این حزب برخوردار بود. سید حسن نصرالله مسیر اصلاحاتی که سید عباس موسوی آغاز کرده بود را با شدت بیشتری پی گرفت. در این دوره حزب الله شیوهی جدیدی از مقاومت را در پیش گرفت و آن هم استفاده از موشک‌های کاتیوشا بود. بمباران هرروزه مراکز مسکونی لبنان و کشتن مردم بی‌دفاع باعث شد که حزب الله به تلافی این حملات از موشک‌های کاتیوشا بر ضد شهرک‌های صهیونیست نشین در شمال فلسطین اشغالی استفاده کند. پس از آن حزب الله تصمیم گرفت که در نظام سیاسی لبنان مشارکت کند و برای اولین بار در ۱۹۹۲ در انتخابات پارلمانی این کشور شرکت کرد و توانست دوازده نماینده را به پارلمان لبنان بفرستد. این موضوع موفقیت دیگری برای حزب الله بود.

بخش نهم

اعلام موجودیت جنبش جهاد اسلامی

با اخراج مبارزان فلسطینی از لبنان، یاسر عرفات مقرر فرماندهی جنبش آزادی بخش فلسطین را به تونس منتقل کرد. دور شدن مقرر فرماندهی مقاومت از مرزهای فلسطین اشغالی، سازمان آزادی بخش فلسطین را در موقعیت جدیدی قرار داد و عملاً عملیات‌های مقاومت فلسطین تعطیل شد. تا پیش از آن مقاومت فعالیت خود را به عملیات از طریق مرزهای کشورهای همسایه‌ی فلسطین اشغالی محدود کرده بود. از سوی دیگر بروز اختلافات داخلی پس از خروج یاسر عرفات از بیروت و ترور مسئولان فلسطینی توسط جوخه‌های ترور موساد در نقاط مختلف جهان، سازمان آزادی بخش فلسطین را بیش از پیش تضعیف کرد. یاسر عرفات برای بازسازی مقاومت فلسطین استراتژی جدیدی را در پیش گرفت. عرفات مسئولیت تشکیل گروه‌های مقاومت در داخل سرزمین‌های اشغالی را بر عهده‌ی ابو جهاد گذاشت. ابو جهاد جزء معدود رهبران فتح بود که به رعایت مسائل اسلامی توجه داشت و از محبوبیت خاصی در میان فلسطینی‌ها برخوردار بود. اما در کنار استراتژی جدید سازمان آزادی بخش، کرانه‌ی باختری و نوار غزه شاهد تحولات دیگری هم بود. شخصیت‌های فلسطینی اسلامگرا سازماندهی گروه‌های مبارز در داخل سرزمین‌های اشغالی را آغاز کردند. گروه‌های اسلام‌گرای فلسطینی پیش از آن فعالیت جدی در عرصه‌ی مبارزه نداشتند و ممنوعیت‌هایی که از سوی دولت‌های عربی برای آن‌ها در نظر گرفته شده بود؛ فعالیتشان را به مساجد و دانشگاه‌ها محدود کرده بود.

اما در نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد، همزمان با تضعیف سازمان آزادی‌بخش فلسطین و موفقیت‌های پی در پی حزب‌الله لبنان، مردم فلسطین به گروه‌های اسلام‌گرا روی آوردند. فعالیت جدی گروه‌های اسلامی با کار فرهنگی و تأسیس مؤسسات خیریه آغاز شد و پس از آن به صورت سری مجموعه‌هایی برای انجام عملیات‌های چریکی در داخل سرزمین‌های اشغالی تشکیل شد. در هشتم دسامبر ۱۹۸۷ یک خودروی باری اسرائیلی با گروهی از کارگران فلسطینی برخورد کرد و تعدادی از آنان را به قتل رساند. این حادثه به حدی دردناک بود که خشم فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی را به شدت برانگیخت و اعتراضات مردمی، سراسر نوار غزه و کرانه‌ی باختری را دربرگرفت. همزمان با این تحولات جنبش جهاد اسلامی با صدور بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد. دبیر کل این جنبش، پزشکی از اهالی غزه به نام فتحی شقاقی بود. او آشکارا از تأثیرپذیری خود از امام خمینی سخن می‌گفت و هدف جنبش جهاد اسلامی را مقاومت مسلحانه تا از بین رفتن کامل دولت اسرائیل اعلام کرد. مدت کوتاهی بعد جنبش مقاومت اسلامی فلسطین حماس اعلام موجودیت کرد. جنبش حماس توسط گروهی از رهبران اخوان المسلمین در فلسطین تأسیس شد و در رأس آن، شیخ احمد یاسین قرار داشت. جنبش حماس هم مانند جهاد اسلامی معتقد به مبارزه مسلحانه تا آزادی کامل سرزمین فلسطین بود. تأسیس جنبش حماس در حقیقت تحولی در استراتژی اخوان المسلمین محسوب می‌شد. جهاد اسلامی و حماس هر دو به خوبی از فضای به وجود آمده پس از انتفاضه (انتفاضه به جنبش‌های گوناگونی در نقاط مختلف جهان عرب گفته می‌شود. اما معمولاً به جنبش‌های مقاومتی مردم فلسطین در مقابل اسرائیل یا مردم عراق در مقابل صدام اشاره می‌کند) استفاده کردند و سعی کردند تا با مدیریت کردن اعتراضات مردم به آن جهت بدهند. همزمان با شدت یافتن قیام مردم، سازمان آزادی‌بخش فلسطین با تشکیل فرماندهی متحد انتفاضه که شامل گروه‌های ملی‌گرا و کمونیست فلسطینی بود، می‌خواست مدیریت قیام مردمی را بر عهده گیرد؛ اما بعدها مشخص شد که نفوذ و تأثیرگذاری جنبش‌های اسلامی در قیام مردم بسیار بیشتر از آنان است. با طولانی شدن مدت انتفاضه، دولت اسرائیل برای آرام کردن اوضاع بر فشار خود بر مردم فلسطین افزود. تعداد زیادی از جوانان فلسطینی دستگیر و در زندان‌های اسرائیل شکنجه شدند. اما این فشارها نه تنها شدت اعتراضات را کم نکرد بلکه بر خشم مردم افزود.

ترور ابوجهاد

دولت اسرائیل برای تضعیف مدیریت انتفاضه تصمیم به ترور رهبران فلسطینی گرفت. در همین راستا یک گروه از کماندوهای ویژه‌ی ارتش اسرائیل شبانه از طریق دریا وارد تونس شدند و ابوجهاد را در داخل خانه‌اش ترور کردند. شهادت ابوجهاد ضربه‌ی سختی به جنبش فتح بود و موقعیت این جنبش را در داخل سرزمین‌های اشغالی بیش از پیش تضعیف کرد. عدم حضور شخصیتی همچون ابوجهاد در کنار عرفات در بلندمدت باعث تغییر استراتژی سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد. در همین زمان کابینه اسرائیل به اسحاق رابین ماموریت داد تا مدیریت امنیتی مبارزه با انتفاضه را بر عهده بگیرد. رابین با شیوه‌ی جدیدی می‌خواست انتفاضه را کنترل کند و از سربازان اسرائیلی خواست تا به جای شلیک کردن به سوی فلسطینی‌ها با آن‌ها درگیر شوند. اما این شیوه هم مشکل اسرائیل را حل نکرد و پخش تصاویری این چنین از رسانه‌ها باعث شد تا افکار عمومی جهان بر علیه اقدامات ارتش اسرائیل موضع منفی بگیرند. از سوی دیگر ضرباتی که مردم بر پیکر ارتش اسرائیل وارد کردند، منجر به بوجود آمدن اعتراضاتی در داخل ارتش شده بود و برخی از نظامیان اسرائیلی از دستور افسران مافوق خود سرپیچی می‌کردند. جنبش‌های اسلامی فلسطین در بهبهه انتفاضه با الگو گرفتن از مقاومت اسلامی لبنان برای برقراری توازن در صحنه‌ی نبرد به روش‌های جدیدی روی آوردند. پس از آنکه ارتش اسرائیل به حرم حضرت ابراهیم علیه السلام حمله کرد و تعداد زیادی از نمازگزاران را شهادت رساند، جنبش‌های اسلامی عملیات‌های استشهادی را آغاز کردند و ناامنی را به داخل شهرهای اسرائیل کشاندند. با اجرای این عملیات‌ها گروه‌های اسلامگرا، ضمن ایجاد روحیه در میان مردم فلسطین، دولت اسرائیل را با یک بحران امنیتی مواجه کردند که با شدیدترین تدابیر هم نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد.

مذاکره عرفات با اسرائیل

در این شرایط ناگهان عرفات با تغییرموضع خود راهی برای خروج دولت اسرائیل از وضعیتی که در آن گرفتار شده بود باز کرد. مدتی پس از شهادت ابوجهاد، عرفات احساس کرد که موقعیت سازمان آزادی‌بخش فلسطین در داخل سرزمین‌های اشغالی بیش از پیش تضعیف شده است. در حقیقت حماس و جهاد اسلامی مدیریت قیام مردم فلسطین را در دست گرفته بودند. این دو جنبش عضو سازمان آزادی‌بخش فلسطین نبودند و عضویت در این مجموعه را

منوط به تغییر ساختار سازمان کردند که عرفات حاضر به پذیرش آن نبود. در چنین شرایطی اگر انتفاضه دستاوردی داشت و به نتیجه می‌رسید به پای جنبش‌های اسلامی نوشته می‌شد و این برای عرفات که خود را شخص اول جامعه فلسطین میدانست به هیچ وجه مناسب نبود. عرفات برای اینکه ابتکار عمل را در داخل سرزمین‌های اشغالی به دست گیرد در یک چرخش ناگهانی تصمیم گرفت تا با دولت اسرائیل بر سر میز مذاکره صلح بنشیند. او تصور می‌کرد دولت اسرائیل با توجه به وضعیت نامناسبی که دارد؛ می‌پذیرد که در جریان مذاکره از کرانه‌ی باختری و نوار غزه عقب‌نشینی کند و اداره این مناطق را به او می‌سپارد. در حقیقت عرفات با این کار مسیر سادات را ادامه داد و تصمیم گرفت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. در سیزدهم دسامبر ۱۹۸۸ عرفات، تونس را به مقصد ژنو ترک کرد. او برای اجرای ایده‌ی خود به حمایت جامعه‌ی جهانی نیاز داشت و سخنرانی در مقر اروپایی سازمان ملل فرصت مناسبی برای جلب حمایت آمریکا و کشورهای غربی از استراتژی جدید سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. در شرایطی که رسانه‌های غربی مبارزان فلسطینی درگیر در انتفاضه را تروریست می‌نامیدند، عرفات در سخنرانی خود اعلام کرد که به عنوان رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین همه‌ی اشکال تروریسم را محکوم می‌کند. موضع جدید عرفات باعث بروز بحث و جدلهایی در داخل و خارج فلسطین شد. او روز بعد برای روشن کردن مواضع جدید خود در یک کنفرانس مطبوعاتی بار دیگر روی این موضوع تأکید کرد. (همان موضوع محکوم کردن تمام اشکال تروریسم) اما علی‌رغم محکومیت ضمنی انتفاضه فلسطین از سوی عرفات عکس‌العمل نخست وزیر اسرائیل برای او ناامیدکننده بود. مواضع جدید عرفات راه او را از گروه‌های مبارز اسلامگرا جدا کرد. آن‌ها که پیش از آن تلاش می‌کردند برای جلوگیری از بروز اختلاف در مقابل سازمان آزادی‌بخش فلسطین نایستند؛ حالا چاره‌ای جز موضع‌گیری در مقابل عرفات نداشتند. با بروز اختلاف میان موافقان و مخالفان عرفات روند تضعیف انتفاضه آغاز شد. در سال ۱۹۹۰ صدام تصمیم گرفت تا کویت را به خاک عراق ضمیمه کند. ارتش عراق به کویت حمله کرد و توانست در مدت کوتاهی این کشور را اشغال کند. کشورهای عربی و اسلامی، اشغال کویت از سوی عراق را به شدت محکوم کردند. در این شرایط عرفات اشتباه سیاسی دیگری مرتکب شد و از صدام حمایت کرد. این کار عرفات خشم کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس را برانگیخت و آن‌ها روابط خود را با سازمان آزادی‌بخش فلسطین قطع کردند و موقعیت عرفات بیش‌ازپیش تضعیف شد. حمله عراق به کویت از سوی شورای امنیت محکوم شد و نیروهای

چند ملیتی به رهبری آمریکا تصمیم به باز پس‌گیری کویت گرفتند و به عراق حمله کردند. صدام که انتظار حمله‌ی امریکا را نداشت تلاش کرد تا متحدانی برای خود پیدا کند. به همین خاطر چند موشک اسکات بی‌هدف به سوی فلسطین اشغالی شلیک کرد. او تصور می‌کرد که با این حملات اسرائیل وارد جنگ با عراق می‌شود و کشورهای عربی و اسلامی در عوض، از او حمایت خواهند کرد. اما دولت اسرائیل نه تنها به این حملات پاسخی نداد بلکه با اغراق تبلیغاتی در مورد امکان حمله‌ی شیمیایی صدام اسرائیل توانست توجه افکار عمومی جهان را از کشتار مردم فلسطین در جریان انتفاضه منحرف کند. ارتش عراق در مدت کوتاهی از نیروهای چند ملیتی شکست خورد و مجبور شد از کویت عقب‌نشینی کند. با پایان جنگ، نیروهای آمریکایی منطقه را ترک نکردند و با ایجاد پایگاه‌هایی در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس که هنوز از احتمال حمله‌ی مجدد صدام می‌ترسیدند در خاورمیانه باقی ماندند. با این جنگ، جرج بوش از موقعیت سیاسی و امنیتی مناسبی در خاورمیانه برخوردار شد و تصور می‌کرد می‌تواند به درگیری اعراب و اسرائیل پایان دهد. او جیمز بیکر، وزیر امور خارجه خود را به منطقه فرستاد تا زمینه‌ی صلح اعراب و اسرائیل را فراهم کند. سخت‌ترین کار جیمز بیکر راضی کردن حافظ اسد به شرکت در کنفرانس صلح با اسرائیل بود. حافظ اسد در جریان جنگ خلیج فارس به آمریکا کمک کرده بود و بیکر در عوض به او وعده داد که در صورت شرکت در مذاکرات صلح دولت آمریکا اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی از بلندی‌های جولان می‌کند. حافظ اسد، پیشنهاد آمریکا را پذیرفت و قبول کرد که با اسرائیل بر سر میز مذاکره بنشیند. اولین دور مذاکرات صلح در شهر مادرید اسپانیا زیر نظر آمریکا و شوروی برگزار شد. سوریه لبنان و اردن در این دوراز مذاکرات حضور یافتند. در جریان این کنفرانس آمریکا به سازمان آزادی‌بخش فلسطین اجازه داد تا در قالب یک گروه مستقل در جلسات شرکت کند و هویتی با حضور صائب عریقات و حنان عشراوی از سوی عرفات به مادرید آمدند. با اینکه قرار بود مذاکرات در سطح وزرای خارجه برگزار شود، اما اسرائیل در بالاترین سطح سیاسی در مذاکرات شرکت کرد و اسحاق شامیر، نخست‌وزیر اسرائیل به مادرید آمد. اما روند کنفرانس آنگونه که مد نظر جرج بوش بود پیش نرفت. زمانی که اسحاق شامیر سوریه را متهم به حمایت از تروریسم کرد. فاروق الشرع، وزیر امور خارجه‌ی سوریه پاسخ تندی به او داد. مذاکرات مستقیم اعراب و اسرائیل در مادرید چند دوره دیگر هم برگزار شد اما عملاً نتایجی دربر نداشت. طرف آمریکایی و اسرائیلی انتظار داشتند که اعراب با محکوم کردن انتفاضه برای از بین بردن قیام مردم تلاش کنند در

حالی که خود حاضر به ارائه‌ی هیچگونه امتیازی نبودند. اسحاق شامیر، تنها حاضر نشد براساس وعده‌ی آمریکا به سوریه از بلندی‌های جولان عقب‌نشینی کند، بلکه همزمان با مذاکرات، ساخت شهرک‌های جدیدی را در کرانه‌ی باختری آغاز کرد. در جریان مذاکرات صلح به دلیل بروز اختلافات در میان گروه‌های فلسطینی، انتفاضه‌ی فلسطین اندکی دچار رکود شد. گروه‌های اسلامی تلاش می‌کردند برای فشار بیشتر در دولت اسرائیل با تشکیل گروه‌های نظامی آموزش دیده مبارزه را در قالب مجموعه‌های سازماندهی شده ادامه دهند. در این مرحله دوران دولت اسحاق شامیر به پایان رسید و اسحاق رابین با وعده‌ی تسریع در روند صلح با اعراب به عنوان نخست وزیر اسرائیل انتخاب شد.

بخش دهم

قرارداد اسلو

در سال ۱۹۹۳ اسحاق رابین به عنوان نخست وزیر اسرائیل انتخاب شد. او وعده داده بود، گفت و گوهای صلح با طرف فلسطینی را هر چه سریع‌تر به نتیجه برساند. اما علی‌رغم این موضع‌گیری باز هم در جریان مذاکرات صلح که از مادرید آغاز شده بود و حالا در واشنگتن ادامه داشت؛ حاضر به امتیاز دهی به عرفات نبود و عملاً مذاکرات به بن‌بست رسید. عرفات که صلح را تنها راه حفظ موقعیت خود می‌دید تماس با طرف‌های اسرائیلی را از مسیر دیگری آغاز کرد. این بار به دعوت دولت نروژ، احمد قریع را به اسلو فرستاد تا با نمایندگانی از دولت اسرائیل مذاکره کند. در اسلو نمایندگان رابین به احمد قریع پیشنهاد کردند تا در ازای خودمختاری نوار غزه، با اسرائیل صلح کند. نوار غزه کانون اصلی انتفاضه بود و واگذاری مسئولیت آن به سازمان آزادی‌بخش فلسطین بخش زیادی از مشکلات امنیتی اسرائیل را حل می‌کرد. عرفات می‌خواست منطقه اریحا در کرانه‌ی باختری را هم به همراه نوار غزه بگیرد. رابین حاضر به پذیرش این درخواست نبود. دولت اسرائیل با این که توانست با مذاکرات از حجم درگیری‌ها در داخل سرزمین‌های اشغالی بکاهد اما مشکلات ارتش اسرائیل در جنوب لبنان به معضلی برای رابین تبدیل شد. سطح کیفی و میزان عملیات‌های حزب الله لبنان روز به روز افزایش پیدامی‌کرد و ارتش اسرائیل نمی‌توانست با آن مقابله کند.

از سوی دیگر فعالیت تبلیغاتی حزب‌الله از طریق شبکه‌ی تلویزیونی المنار باعث بروز مشکلات داخلی برای دولت اسرائیل شده بود و خانواده‌ی سربازانی که در لبنان خدمت می‌کردند به

دولت رابین برای عقب‌نشینی از لبنان فشار می‌آوردند. رابین برای ضربه زدن به حزب الله دستور حمله‌ی هوایی به لبنان را صادر کرد. در بامداد بیست و پنجم ژوئیه ۱۹۹۳ جنگنده‌های اسرائیلی به صورت گسترده مناطق مسکونی و مواضع حزب‌الله را در جنوب لبنان بمباران کردند. حزب‌الله برای دفاع از ساکنان جنوب لبنان شهرک‌های شمالی فلسطین اشغالی را زیر آتش موشک‌های کاتیوشای خود قرارداد. به طوری که حدود دویست هزار نفر از ساکنان این شهرها مجبور به ترک خانه‌هایشان شدند. عکس‌العمل شدید حزب الله باعث شد که اسرائیل حملات خود را متوقف کند. وضعیت امنیتی نامناسب اسرائیل در لبنان و سرزمین‌های اشغالی، رابین را در شرایط بدی قرار داده بود و ادامه دادن این وضعیت برایش امکان نداشت. صلح با عرفات حداقل اسرائیل را از یکی از این مشکلات آسوده می‌کرد. به همین خاطر رابین علی‌رغم اختلاف نظر با عرفات تغییر عقیده داد و اعلام کرد که حاضر است تا منطقه‌ی اریحا را هم به عرفات بدهد. با اعلام این موضع، گره مذاکرات اسرائیل و عرفات باز شد و طرفین در اسلو به توافق رسیدند. بر اساس این توافق منطقه‌ی غزه و اریحا تحت کنترل یک حکومت خودگردان فلسطینی به ریاست سازمان آزادی‌بخش فلسطین قرار می‌گرفت. ضمن اینکه اسرائیل می‌توانست شهرک‌های صهیونیست نشین را که در این مناطق وجود داشت حفظ کند. مدت کوتاهی بعد قرارداد اسلو در کاخ سفید میان عرفات و رابین امضا شد. رابین در مراسم امضای قرارداد حتی حاضر نبود با عرفات دست بدهد. (درواقع عرفات وجود دشمن را در هشتاد درصد خاک فلسطین به رسمیت شناخت.) عرفات به خاطر توافق با اسرائیل به همراه رابین و شیمون پرز برنده‌ی جایزه صلح نوبل شد. در یکم جولای ۱۹۹۴ یاسر عرفات پس از سال‌ها قدم بر خاک فلسطین گذاشت و حکومت خودگردان فلسطینی به ریاست او تشکیل شد. او کرده بود که امنیت اسرائیل را حفظ کند و باید در مقابل هم‌زمان سابقش که حاضر به پذیرش قرارداد اسلو نبودند می‌ایستاد. علی‌رغم اینکه دولت رابین به تعهدات خود عمل نمود و مناطق تحت سیطره حکومت خودگردان را از سربازان اسرائیلی تخلیه نکرد و با عرفات با تشکیل پلیس فلسطینی تلاش می‌کرد تا جلوی فعالیت گروه‌های مقاومت را بگیرد و درگیری‌هایی در نوار غزه میان گروه‌های مختلف فلسطینی روی داد. مدت کوتاهی بعد ملک حسین، پادشاه اردن برای امضای قرارداد صلح با اسرائیل به واشنگتن آمد. او مدت‌ها بود که تماس‌های آشکار و پنهانی با اسرائیلی‌ها داشت؛ اما امضای قرارداد صلح را منوط به صلح فلسطینی‌ها کرده بود.

اما گروه‌های اسلامگرا هنوز امنیت اسرائیل را تهدید می‌کردند. حزب الله در لبنان و حماس و جهاد اسلامی در داخل سرزمین‌های اشغالی توجهی به این قراردادها نداشتند و موجودیت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناختند. رابین برای کنترل حملات گروه‌های اسلامگرا تنها به فعالیت‌های عرفات تکیه نکرد و جوخه‌های ترور موساد به ترور رهبران این گروه‌ها ادامه دادند.

ترور اسحاق رابین

در اکتبر ۱۹۹۵ دکتر فتحی شقاقی دبیرکل جنبش جهاد اسلامی به دست تروریست‌های موساد در کشور مالت به شهادت رسید. دکتر فتحی شقاقی یکی از پایه‌های اصلی فکری و جهادی انتفاضه بود و ترور او به دستور اسحاق رابین عکس‌العمل شدید گروه‌های اسلامگرا را به دنبال داشت. جنبش جهاد اسلامی بلافاصله یکی از اساتید اقتصاد دانشگاه برلین به نام دکتر رمضان عبدالله را به عنوان جانشین شهید فتحی شقاقی انتخاب کرد. تنها چند روز پس از شهادت دکتر فتحی شقاقی اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در تل آویو ترور شد. با کشته شدن رابین تا زمان انتخابات جدید شیمون پرز نخست‌وزیری دولت اسرائیل را بر عهده گرفت. شیمون پرز در حالی که خود را برای شرکت در انتخابات نخست‌وزیری اسرائیل آماده می‌کرد، برای به دست آوردن موقعیت مناسب انتخاباتی تلاش کرد تا با حمله به حزب الله امنیت سربازان اسرائیلی را در خاک لبنان تأمین کند. در یازدهم آوریل ۱۹۹۶ ارتش اسرائیل به صورت گسترده مناطق مختلف جنوب، بیروت و بقاع را مورد حمله‌ی هوایی و توپخانه قرار داد. بیشترین آمار تلفات مربوط به روستای قانا بود. مردم این روستا که از ترس حملات اسرائیل در دفتر نیروهای حافظ سازمان ملل در این روستا جمع شده بودند، توسط توپخانه‌ی ارتش اسرائیل مورد حمله قرار گرفتند و بیش از صد تن از آنان کشته شدند. حزب الله در پاسخ به این حملات شهرک‌های شمالی فلسطین اشغالی را به شدت زیر آتش موشک‌های کاتیوشا گرفت. این حملات چند روز ادامه پیدا کرد و شهرک‌های شمال فلسطین اشغالی تقریباً خالی از سکنه شد. با وخیم شدن وضعیت اسرائیل آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا برای بدست آوردن یک توافق و راضی کردن حزب الله به توقف حملات دخالت کردند. اما حزب الله نه تنها عقب نشینی نکرد بلکه بر شدت حملات خود افزود. در نهایت پس از چندین روز مذاکره فشرده، اسرائیل متعهد شد که به هیچ وجه به مناطق مسکونی لبنان حمله نکند و حزب الله هم حملات خود را قطع کرد. تعهد اسرائیل به عدم حمله به مناطق مسکونی لبنان پیروزی بسیار بزرگی برای

حزب الله بود. ضمن اینکه برای اولین بار این جنبش از سوی بسیاری از کشورها به رسمیت شناخته شد.

خروج اسرائیل از جنوب لبنان

شیمون پرز با این اشتباهی که مرتکب شد، موقعیت انتخاباتی خود را از دست داد و رقیب او بنیامین نتانیاهو به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد. نتانیاهو با اینکه خود از منتقدان امضای قرارداد اسلو با فلسطینی‌ها بود اما برای سرکوب انتفاضه پس از اینکه خود به قدرت رسید، قرارداد اسلو دو را با عرفات امضا کرد. در مراسم امضای این قرارداد در واشینگتن، ملک حسین شاه اردن هم از روی تخت بیمارستان به عنوان مهمان ویژه حضور داشت. با امضای این قرارداد انتفاضه‌ی اول تقریباً پایان یافت. گروه‌های اسلامی برای ادامه‌ی انتفاضه باید با نیروهای یاسر عرفات درگیر می‌شدند و این وضعیت به بروز جنگ داخلی در میان فلسطینی‌ها منجر می‌شد. به همین خاطر ترجیح دادند تا از میزان حملات خود کم کنند. با پایان انتفاضه، دولت اسرائیل از یکی از مهمترین چالش‌های امنیتی دوران کوتاه تأسیس خود آسوده شد. اما در لبنان اوضاع شکل دیگری داشت. حزب الله به حملات گسترده خود بر ضد سربازان اسرائیلی و ارتش آنتوان لحد ادامه می‌داد و هر روز بر تعداد تلفات ارتش اسرائیل در لبنان افزوده می‌شد. حزب الله چنان قدرتمند شده بود که اگر سید حسن نصرالله کوچکترین تهدیدی می‌کرد، همه‌ی ساکنان شمال فلسطین اشغالی به پناهگاه می‌رفتند. حملات حزب الله و فشار افکار عمومی اسرائیل باعث شد تا دولت تندرو نتانیاهو رسماً قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل را بپذیرد. این قطعنامه در اولین تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۷۸ صادر شده بود و بر خروج ارتش اسرائیل از جنوب لبنان تأکید داشت. حالا نتانیاهو بعد از بیست و یک سال اعلام کرد که آن را به رسمیت می‌شناسد و حاضر است با دولت لبنان برای اجرای این قطعنامه مذاکره کند. اما دولت لبنان به طور رسمی اعلام کرد که به هیچ وجه با طرف اسرائیلی مذاکره نمی‌کند و ارتش اشغالگر باید بدون هیچ قید و شرطی از لبنان خارج شود. در ابتدای سال دو هزار دولت نتانیاهو به دلیل مشکلات داخلی مجبور به استعفا شد و ایهود باراک به عنوان نخست‌وزیر اسرائیل انتخاب گردید. شعار انتخاباتی او عقب‌نشینی از جنوب لبنان بود و پس از به قدرت رسیدن، ماه ژوئیه همان سال را به عنوان موعد خروج ارتش اسرائیل از لبنان اعلام می‌کرد.

با تعیین زمان عقب‌نشینی از جنوب لبنان بحث و جدل بر سر وضعیت ارتش آنتوان لحد آغاز شد. چند هزار نیروی لبنانی ارتش لبنان جنوبی که سال‌ها بر علیه رزمندگان حزب‌الله در کنار ارتش اسرائیل جنگیده بودند، حالا نمی‌دانستند پس از خروج ارتش اسرائیل از منطقه چه وضعیتی پیدامی‌کنند. اسرائیل تصمیم داشت اداره مناطق اشغالی جنوب لبنان را به این ارتش بسپارد و خود از منطقه عقب‌نشینی کند. در این شرایط با توجه به اینکه اکثریت اعضای ارتش لحد را مسیحیان تشکیل می‌دادند، درگیری حزب‌الله با این ارتش ممکن بود به یک جنگ طایفه‌ای در لبنان منجر شود. اسرائیل تصمیم داشت تا همزمان با خروج از لبنان فرماندهی این ارتش را تغییر دهد و عقل هاشم را جایگزین آنتوان لحد کند. عقل هاشم معاون نظامی و امنیتی آنتوان لحد بود و عملاً مغز متفکر و ستون اصلی ارتش لبنان جنوبی محسوب می‌شد. اما حزب الله اجازه‌ی اجرای این برنامه را نداد و در یک عملیات پیچیده، عقل هاشم را با کار گذاشتن بمبی در داخل خانه‌ی حفاظت شده‌اش ترور کرد. کشته شدن عقل هاشم با این شیوه و فیلمبرداری حزب‌الله از صحنه‌ی عملیات و پخش آن از شبکه‌ی تلویزیونی المنار باعث از بین رفتن روحیه‌ی سربازان ارتش لبنان جنوبی شد و عملاً شرایط برای اجرای طرح اسرائیل از بین رفت. در بیست و ششم می‌سال دو هزار یعنی چهل و پنج روز زودتر از زمانی که پیش از آن به عنوان موعد خروج از لبنان تعیین شده بود، باراک دستور عقب‌نشینی بدون قید و شرط ارتش اسرائیل را از جنوب لبنان صادر کرد. مقاومت اسلامی لبنان برای اولین بار در تاریخ جنگ‌های اعراب و اسرائیل توانست، ارتش اسرائیل را شکست دهد.

آغاز انتفاضه دوم

با خروج اسرائیل از جنوب لبنان ارتش آنتوان لحد از هم پاشید برخی از اعضای این ارتش خود را تسلیم نیروهای مقاومت کردند و برخی دیگر با رها کردن خانه‌هایشان به داخل فلسطین اشغالی فرار کردند. چند روز بعد سید حسن نصرالله به جنوب لبنان آمد و در یکی از شهرهای مرزی برای مردم سخنرانی کرد. بازتاب این سخنرانی چنان گسترده بود که باعث بروز اختلافاتی میان احزاب اسرائیلی شد. نیروهای آنتوان لحد که همراه ارتش اسرائیل به داخل سرزمین‌های اشغالی رفتند به مشکلی برای دولت اسرائیل تبدیل شدند. جامعه‌ی یهودی اسرائیل حاضر به پذیرش آن‌ها نبودند و بسیاری از دولت‌های خارجی هم به آن‌ها ویزا نمی‌دادند. اسرائیل نیروهای این ارتش را تا پیدا کردن راه حلی مناسب در اردوگاه‌های موقت

اسکان داد. اما شرایط وخیم زندگی در این اردوگاه‌ها برای این افراد قابل تحمل نبود و آن‌ها برای بهبود شرایط خود دست به تظاهرات زدند. ارتش اسرائیل برای کنترل تظاهرات به سوی آنان آتش گشود و تعدادی از تظاهرکنندگان را مجروح کرد. پیروزی حزب‌الله رویای شکست‌ناپذیر بودن ارتش اسرائیل را از بین برد و روحیه‌ی جدیدی در ملت فلسطین ایجاد کرد. عرفات هم با ورود به نوار غزه و کرانه‌ی باختری عملاً در یک زندان بزرگ قرار گرفته بود و اسرائیل هم برخلاف تعهداتش شهرک‌های صهیونیست‌نشین را در این مناطق گسترش می‌داد و زمین‌های مردم را به زور می‌گرفت. شرایط امنیتی در غزه و کرانه باختری به گونه‌ای بود که مردم برای کارهای روزانه خود باید مدت‌ها در موانعی که از سوی ارتش اسرائیل ایجاد شده بود معطل شوند. از سوی دیگر مشکلات اقتصادی ناشی از محاصره‌ی این مناطق و کمبود آب آشامیدنی هم باعث بحرانی شدن شرایط در نوار غزه و کرانه‌ی باختری شده بود. مردم فلسطین نمی‌توانستند زندگی را با این وضعیت ادامه دهند و مناطق اشغالی آبستن یک حادثه‌ی بزرگ بود. چند ماه بعد آریل شارون کاسه‌ی صبر مردم فلسطین را لبریز کرد. او به همراه سه هزار سرباز اسرائیلی وارد صحن مسجدالاقصی شد و در روز جمعه درگیری‌های گسترده‌ای در صحن مسجد الاقصی و شهرهای دیگر آغاز شد و این تاریخ نقطه عطفی بود که باعث شد انتفاضه جدیدی شکل بگیرد.

پایان